مصاحبه اختصاصی سبز با شیرین عبادی

**اینها دادگاه نیست، تئاتر است**

صفحات: ۳–۲

اولین روزنامه ایمیلی سبز GREEN NEWS PAPER

۲۱

۱۹ شهریور ۱۳۸۸

نشانی برای دریافت و انتشار ایمیل های شما

Info_sabz1388@yahoo.de

تیراژ این شماره: ۴۲۵۰۰۰


**دو جمعهٔ سبز در ایران و جهان: ۲۷ شهریور راهپیمائی سراسری در ایران، ۳ مهر کاروان های سبز جهانی**

# نه غزه نه لبنان ، جانم فدای ایران

## مردم : راه پیمائی میلیونی روز قدس

## کودتا چیان: دستگیری موسوی وکروبی.....

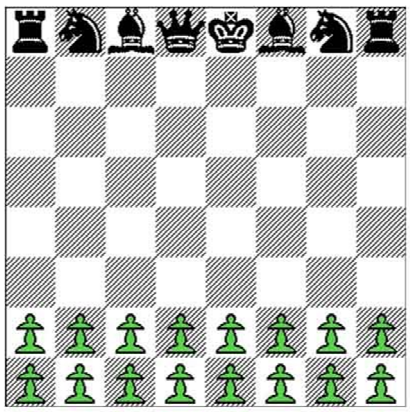

**بیانیه میر حسین موسوی:**

**روزهای خطیر، حوادث سهمگین در راه است**

صفحه: ۴


| | |
|---|---|
| تحلیل هفته<br>در آستانه کودتای دوم<br>سر دبیر | ۵ |
| حاکمیت شکنجه<br>بهرام محبی | ۶ |
| فیلسوفان در جمهوری اسلامی<br>سیدعلی میرفتاح | ۶ |
| ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد.<br>علیرضا نوری‌زاده | ۷ |

**نامه دکتر سروش به خامنه ای**

صفحات: ۱۵–۱۴

اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"

**راههای سبز**

**محسن مخملباف : خطر دستگیری موسوی وکروبی**

صفحه: ۴

**هنر سبز**

**تفنگت را زمین بگذار!**

ویژه نامه استاد شجریان

به یاد فریدون مشیری

ترنم هویت قومي و ملي

علی اکبر شکارچی

گروه شهناز و حضور سازهای جدید...

کاوه بهرامی

صفحات: ۱۳–۹

**جنبش سبز**

**دو شعر تازه از سیمین بهبهانی**

**و سروده هایی از چند شاعر وطنی**

صفحات : ۱۳–۱۱


**ناشر**

**موسسین:**

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری

هوشنگ اسدی / فریبرز بقائی

محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده

فرهنگسرای پویا

**مدیر اجرائی:**

شهلا بهار دوست

اولین پیش شماره هفتم تیر ماه

هزار و سیصد و هشتاد و هشت

## گفت وگوی روزنامه سبز باشیرین عبادی

# اینها دادگاه نیست، تئاتر است

**شهلا بهاردوست**

**شیرین عبادی در گفت وگو با روزنامه سبز به پرسش های ما جواب داد. او تاکیدکرد آنچه در ایران می گذرد، دادگاه نیست ، تئاتر است.**

شیرین عبادی در فوروم بنیاد گربر در میز گردی باتفاق " رامی خوری" خاور شناس و استاد دانشگاه از آمریکا " یوشکا فیشر" وزیر سابق امور خارجه کشور آلمان از حزب سبزها پیرامون آینده صلح در منطقه و شرایط کنونی ایران شرکت کرد.

در این برنامه حدود سیصد نفر از شخصیتهای آلمانی از جمله " وایتس زکر" صدراعظم سابق آلمان حضور داشتند و متاسفانه از هیچیک صاحبنظران و شخصیتهای سیاسی ایرانی دعوتی به عمل نیامده بود.

روز دوم برنامه در محل کلیسای کاترینا بود و حضور برای عموم آزاد بود. در این برنامه خانم" روت یوتنر" از آمنستی اینترنشنال و " اورزولا نویمان" و" کریستا زاگر" از حزب سبزهای آلمان حضور داشتند. موضوع این سخنرانی "بایکوت یا دیالوگ" وضعیت حقوق بشر در ایران بود .

**شیرین عبادی - یوشکا فیشر**

**از راست به چپ: رامی خوری- شیرین عبادی - مجری برنامه - یوشکا فیشر-**

خبرنگاران خارجی پرسش های زیر را با شیرین عبادی در میان گذاشتند.

**مادران عزادار چه کسانی هستند؟**

مادرانی هستند که بچه هاشون مفقود شده یا زندانند و یا کشته شده اند سیاه می پوشند و روزهای شنبه

در یکی از پارکها از ساعت 7 شب دور هم جمع می شوند.

**چه امکاناتی (انتظاری) از سازمانهایی مثل آمنستی و سازمان حقوق بشر و غیره دارید که از فعالان و زندانیان سیاسی حمایت بکنند؟**

مهمترین چیزی که ما می خواهیم این است که نقض حقوق بشر را به اطلاع جهانیان برسانند ما احتیاج به همدردی مردم جهان داریم مثلن کمیته مادران عزادار در بسیاری از شهرهای اروپا و آمریکا ایجاد شده است.

**در هفته های گذشته بسیاری از خبرنگاران و فعالین سیاسی بصورت جمعی در دادگاهها محاکمه شدند شما چه اطلاعاتی از طریق همکاران حقوقدان و وکلا، از این افراد دارید؟**

من اسم اینها را دادگاه نمی گذارم این تاتر است. اعلام می کنند علنی است ولی حتی خانواده های این افراد حق شرکت در دادگاه را ندارند در بسیاری از موارد زندانیان حق انتخاب وکیل نداشته اند و دادستان خودش برای اینها وکیل برگمارده است مانند آقای حجاریان که دخترش زینب این را اعلام کرده است همکاران من در کانون مدافعان حقوق بشر وکالت بسیاری از بازداشت شدگان را بر عهده دارند اما تا کنون موفق به دیدار موکلین خود و حتی دسترسی به پرونده آنها را نداشته اند بنابراین این دادگاهها تصمیماتی که می گیرند تحت هیچ شرایطی قابل قبول نخواهد بود

**از یکطرف بخشی از وابستگان دولت خواهان مجازات سنگین زندانیان هستند و از طرف دیگر رهبر انقلاب اسلامی می گوید که برای اتهاماتی که به افراد زده می شود گمان نمی برد که مدارکی وجود داشته باشد این نشاندهنده شکاف درون حاکمیت است نظر شما در این مورد چیست؟ آیا حاکمیت هنوز با قدرت بر زین نشسته است؟**

حاکمیت زمانی با اطمینان روی زین می نشیند که مورد اعتماد اکثریت مردم باشد و پایگاه مردمیش قوی باشد. وقایع بعد از انتخابات نشان داد که شکاف بین مردم و حکومت روز به روز بیشتر می شود.

**شما چند روز قبل از انتخابات ایران را ترک کردید و بعد هم بعد از خروج اظهارات انتقادی به شرایط ایران داشته اید، شما حتی قبل از خروج مورد تهدید قرار گرفته بودید آیا به ایران بر می گردید و برگردید چه چیزی در انتظار شماست؟**

من به ایران باز می گردم و مهم نیست چه چیزی در انتظار من باشد این راهی بوده که من آگاهانه انتخاب کرده ام و همیشه به نقض حقوق بشر اعتراض داشته ام اگر امروز اعتراضات من بیشتر شده بدلیل اینست که نقض حقوق بشر نیز بیشتر شده است انتقادات من بر میگرده به سالهای 1366 و 1367 و حتی کتابها و مقالات من بر میگردد به اوائل حکومت.

**از راست به چپ: مترجم -شیرین عبادی - اورزولا نویمان - روت یوتنر**

## مصاحبه باروزنامه سبز

**شیرین عبادی ، در یک مصاحبه اختصاصی به پرسش های روزنامه سبز پا سخ داد.**

**به نظر شما مبرمترین مسئله امروز ایران چیست؟**

مبرمترین مسئله امروز اینست که دولت ایران به تعهدات خودش در زمینه حقوق بشر پایبند باشد. دولت ایران در سال 1354 به کنوانسیون بین المللی حقوق مدنی - سیاسی و کنوانسیون بین المللی حقوق اقتصادی – اجتماعی پیوسته است و متعهد اجرای آن شده است و در عرصه بین المللی دولت جمهوری اسلامی ایران همواره ادعا کرده که پایبند ضوابط حقوق بشر است حتی در یک سال و نیم قبل درخواست عضویت در شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد را کرد که این درخواست مورد قبول قرار نگرفت با این ترتیب می بینیم دولت ایران در عرصه بین المللی همواره خودش را مدافع حقوق بشر قلمداد می کند و ادعای پیروی از حقوق بشر را دارد و در عین حال طبق ضوابط قانونی خودش را متعهد به اجرای ضوابط حقوق بشر دانسته است بنابراین خواست همیشگی ما که در این لحظات حساسیت بیشتری هم پیدا می کند اینست که دولت تعهدات بین المللی خودش را انجام دهد یکی از این تعهدات حق حاکمیت افراد است یعنی بدیهی

ترین اصل در حقوق بشر این است که مردم حق حاکمیت بر سر نوشت خود را داشته باشند از طریق نمایندگانی که آزادانه انتخاب می نمایند یک دیگر حق آزادی بیان است یعنی اینکه سانسور نباید در ایران باشد یک دیگر حق دادرسی عادلانه است یعنی محاکماتی که بدین صورت انجام می شود خارج از ضوابط است یکی دیگر حق داشتن عقیده است بنابراین اگرکسی حرف می زند نباید متهم به براندازی نرم و یا کودتای مخملی بشود تمام اینها و کلی اعمالی که انجام می شود از جمله شکنجه برای گرفتن اقرار تماما در ضوابط حقوق بشر مردود است و دولت ایران در تعهدات بین المللی خودش قبول کرده است که این ضوابط را رعایت کند حالا خواست ما از دولت ایران این است که به تعهدات بین المللی خودتان عمل کنید.

**دیروز شما در صحبتهایتان از دولتهای غربی انتقاد کردید و گفتید که فقط به مسئله اتمی می پردازند و به رعایت حقوق بشر توجهی ندارند می توانید بیشتر توضیح بدهید و بگویید که از غرب خواهان چه حرکتی هستید؟**

بیش از سه سال است که غرب با دولت ایران وارد مذاکره شده است و جلسات متعدد داشته اند تماما محور گفتگوها این بوده که ایران باید غنی سازی را متوقف کند و حال آنکه طبق اصول و پرنسیپهایی که غرب به آن معتقد است ضوابط حقوق بشر جهانی است و نقض حقوق بشر در هر نقطه از جهان ارتباط پیدا می کند به بقیه مردم دنیا، هیچوقت دولت ایران مورد سوال قرار نگرفته که چرا شما در حالتی که به کنوانسیونهای حقوق بشر پیوسته اید سنگسار دارید؟ چرا ایران بیشترین اعدام افراد کمتر از 18 سال را که مرتکب جرم می شوند را دارید؟ چرا حقوق زن در قوانین اینگونه پایمال شده است؟

در حقیقت برای اروپا مسئله مهم این است که دولت ایران مبادا به اسلحه خطرناکی دسترسی پیدا کند که امنیت اروپا را صدمه بزند اما چه در داخل مملکت بر سر مردم می آید اصلن برای اروپا مطرح نیست و سوالی که من از اروپایی ها می کنم این است که آیا شما به ضوابط حقوق بشر اعتقاد دارید یا ندارید اگر دارید پس بایستی همانطور که حقوق بشر را برای خود مناسب می دانید برای سایر کشورها از جمله ایران مناسب بدانید غرب فقط به فکر منافع خودش است یعنی منافع اقتصادی و منافع امنیتی .

**خانم عبادی شما در صحبتهایتان در مورد اطلاع رسانی صحبت کردید مشکل اینست که ما در حال حاضر رسانه ملی نداریم به نظر شما چه باید کرد که این نیروی عظیم در داخل صاحب یک رسانه شود ؟**

طبق قانون اساسی ما می توانیم رادیو و تلویزیون خصوصی داشته باشیم متاسفانه شورای نگهبان سالها قبل یعنی اولین دوره رئیس جمهوری آقای خاتمی باتفسیر غیر قانونی و نادرستی که از قانون اساسی کردند این راه را بستند این تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی درست نیست و اساسا صراحت قانون اساسی در حدی است که احتیاج به تفسیر ندارد. بنابراین طبق قانون اساسی ما می توانیم رادیو و تلویزیون خصوصی داشته باشیم و درست نیست که رسانه ها در اختیار دولت باشد و دولت هم در دست عده ای خاص! بگذارید اطلاع رسانی آزاد صورت بگیرد

**آخرین سوال من این است اقدامات خود شخص شما در این زمینه چه بوده و هست؟**

مهمترین مسئله در زمینه مبارزه با نقض حقوق بشر اطلاع رسانی است و کاری که من به عنوان رئیس کانون مدافعان حقوق بشر و همکارانم انجام داده ایم انتشار هر سه ماه یکبار گزارش نقض حقوق بشر در ایران است چون این گزارشها مستند و غیر سیاسی انجام شده همواره مورد استناد مجامع بین المللی از جمله سازمان ملل متحد قرار گرفته است از جمله در گزارشی که آقای بان کی مون در دسامبر 2008 به مجمع عمومی سازمان ملل متحد در زمینه وضعیت ایران میداد به گزارش کانون استناد کرد و انتشار این گزارش از طرف ایشان منجر به این شد که قطعنامه ای علیه ایران برای نقض حقوق بشر صادر بشود و به دولت ایران توصیه بشود تا حقوق بشر را رعایت بکند و دلیل اینکه دفتر مدافعان حقوق بشر را بستند همین مسئله بود اما این باعث نشد تا ما گزارش دهی خود را قطع بکنیم، گزارش دهی ما بطور مستمر ادامه دارد.

## بیانیه میرحسین موسوی

# روزهای خطیر، حوادث سهمگین در راه است

خبر دستگیری برادران عزیز آقایان دکتر سید علیرضا بهشتی و مهندس مرتضی الویری مسئولان کمیته پیگیری امور آسیب دیدگان حوادث ایام اخیر و سردار مقدم مسئول کمیته ایثارگران ستاد انتخاباتی اینجانب موجی از شگفتی و ابهام در دلبستگان به نظام اسلامی ایجاد کرده است. آنان به بند کشیده شده‌اند در حالی که جرمی جز پیروی از راه انقلاب و دفاع از اجرای عدالت در مورد خون‌های به‌ناحق ریخته شده و کمك به خانواده بی‌گناهانی که پس از انتخابات به زندان افتاده‌اند ندارند. آنان اینک در زندان به سر می‌برند در حالی که عاملان فجایع اخیر آزادند و مسئولان ادعا می‌کنند حتما به جنایاتی که رخ داده است رسیدگی خواهند کرد. آیا با از بین بردن اسناد جنایت و در بند کردن کسانی که حقوق قربانیان را پیگیری می‌کردند این کار را انجام می‌دهید؟

المرء یحفظ فی ولده. حرمت انسان‌ها در فرزندانشان پاسداری می‌شود. مردم اینك از مدعیان پرچمداری انقلاب اسلامی می پرسند حرمت شهید مظلوم انقلاب آیت الله دکتر بهشتی را در خاندان او چگونه رعایت کرده‌اید؟

**مردم ایران!**
کاملا پیداست که تلاش‌های شما برای بازگرداندن آرامش به جامعه قرار نیست با پاسخی خردمندانه روبرو شود. روزهایی خطیر در پیش‌رو قرار گرفته است. دستگیری کسانی چون دکتر بهشتی یك نشانه است که از حوادثی سهمگین‌تر خبر می‌دهد. اما باطل رفتنی است و آن چیزی که به مردم سود می‌رساند باقی می‌ماند. و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض. آرامش و هوشیاری خود را حفظ کنید. سلسله حوادث جدیدی که آغاز شده است به مانند دیگر تحرکات کور این ایام برای مخالفان شما جز خسارت باقی نخواهد گذاشت. مراقب باشید که آنها شما را تحریك نکنند و به هنگام نابود کردن خود به کاشانه و کشورتان لطمه نزنند. اینجانب به ویژه هتك حرمتی که از بهشتی مظلوم شده است را به فرزندان آن شهید و شاگردان و پیروان و دوستداران او و تمامی دلبستگان به انقلاب و اسلام تسلیت می‌گویم و از خداوند آرزومندم ضایعه‌ای که با این عمل در قلب مردم ما ایجاد شده است با جاودانه کردن آبروی این خاندان جبران شود."

**دو جمعهٔ سبز در ایران و جهان**

**۲۷ شهریور راهپیمائی سراسری در ایران**

**۳ مهر کاروان های سبز جهانی**

## محسن مخملباف :

# خطر دستگیری موسوی وکروبی

محسن مخملباف، کارگردان سرشناس ایرانی از دریافت اخباری در زمینه »احتمال بازداشت میرحسین موسوی و مهدی کروبی «دو تن از رهبران اعتراض‌های اخیر در ایران خبر داد.

محسن مخملباف سه‌شنبه شب به همراه محسن سازگارا، فعال سیاسی، و علیرضا نوری‌زاده، روزنامه‌نگار، با صدور اطلاعیه‌ای ضمن »هشدار به مردم [ایران] « خبر داد که نیروهای امنیتی قضایی جمهوری اسلامی »به‌زودی قصد دستگیری آقایان موسوی و کروبی «را دارند.

این سه فعال سیاسی ایرانی در اطلاعیه خود از مردم خواسته‌اند در صورت انجام این تصمیم »تا آزادی همه زندانیان سیاسی به خیابان‌ها «بیایند. آنها همچنین در بیانیه خود نوشته‌اند که »رهبری جنبش سبز در غیاب آقایان موسوی و کروبی و خاتمی به خارج از کشور منتقل خواهد شد.«
محسن مخملباف در پاسخ به این پرسش که آیا دستگیری‌های روز سه‌شنبه و مهروموم دفاتر مهدی کروبی دلیل صدور چنین اطلاعیه‌ای بوده است گفت: «خبرهای دقیقی به دست ما رسیده است که آنها قصد دستگیری رهبران جنبش سبز را دارند و پیش از این هم یک بار تا پای دستگیری رهبران پیش رفتند، اما واکنش مردم باعث شد تا دست نگهدارند.."

روز سه‌شنبه در اقداماتی هماهنگ و با حکم دادستانی جدید تهران، ماموران دادستانی تهران ابتدا به دفتر کمیته پیگیری امور بازداشت‌شدگان رفتند و تمام اسناد و مدارک موجود در آن را ضبط کردند و در پی آن نیز دفتر مهدی کروبی مهروموم و سردبیر سایت حزب اعتماد ملی بازداشت شد .

تا شب مرتضی الویری از مشاوران ارشد مهدی کروبی و عضو این کمیته و همچنین علیرضا بهشتی، مسئول کمیته و مشاور ارشد میرحسین موسوی، نیز بازداشت شدند. همچنین دفتر انجمن دفاع از زندانیان نیز مهروموم شد.

محسن مخملباف در بخش دیگری از گفت‌وگوی خود دلیل چنین اقداماتی را «نگرانی بخش‌هایی از سپاه» عنوان کرد و گفت: «اصل قضیه این است که در حال حاضر سپاه به عنوان قدرت در دست استبداد، نگران این موضوع شده که آقای خامنه‌ای یا حتی احمدی‌نژاد بخواهند به همان شیوه گذشته که سعید امامی را قربانی کردند، برای این که اصل قضیه را مخدوش کنند، تعدادی را قربانی کنند.به همین دلیل آنها به دنبال از بین بردن اسناد و مدارک هستند و هر جا که حمله می‌کنند در پی به دست آوردن اسنادی هستند که در دست سران اصلاحات است. بخشی از سپاه که نگران قربانی شدن است فکر می‌کند با دستگیری نزدیکان موسوی و بعد خود موسوی می‌تواند این غائله ر بخوابانند.آنها فکر می‌کنند با دستگیری‌ها هم می‌توانند جلوی تجمع روز قدس را بگیرند و هم در مذاکرات بین‌المللی که به آن دل خوش کرده‌اند به دنیا بگویند که اوضاع آرام شده است."

وی در مورد این که منظور بیانیه اخیر از انتقال رهبری جنبش به خارج چیست ،گفت: «رهبری جنبش در دست مردم است و آنها هستند که تصمیم می‌گیرند چه کار کنند و وقتی اقدامی جدی می‌شود موسوی و کروبی به آن می‌پیوندند«.

محسن مخملباف با تاکید بر این که «هر کسی که سرباز جنبش است رهبر آن هم هست» گفت: «اما در لحظه آخر یک صدای واحد لازم است که این صدای ملی را بلندتر کند و معنای رهبری در خارج چیزی جز حمایت از رهبران داخلی نیست.با چنین اقدامی، این تصور را که استبداد فکر می‌کند می‌تواند با دستگیری‌ها این هماهنگی را قطع کند باطل می‌کنیم«.

## تحلیل هفته

# در آستانه کودتای دوم

**سردبیر**

بیانیه شماره 12 میر حسین موسوی د رکمترین کلمات دقیق ترین تحلیل را از رخدادهای هفته سوم شهریور 1388 بدست می دهد:" مردم ایران! کاملا پیداست که تلاش‌های شما برای بازگرداندن آرامش به جامعه قرار نیست با پاسخی خردمندانه روبرو شود. روزهایی خطیر در پیش‌رو قرار گرفته است. دستگیری کسانی چون دکتر بهشتی یك نشانه است که از حوادثی سهمگین‌تر خبر می‌دهد."

رئیس جمهور منتخب مردم حتما اطلاعات دقیقتری دارد، اما حرف و حدیث های هفته خبر از "روزهای خطیر" و " حوادث سهمگین " می دهد. همه چیز حاکی است که کودتا چیان آماده شده اند تابا کودتا ی دیگری بر وضعیت شکننده تعادل قوای سیاسی غلبه کنند و پیش از حضور میلیونی مردم در روز قدس و بازگشائی مدارس و دانشگاهها ، " چشم فتنه" رادر بیاورند.

طالبان شیعی که درسی سال گذشته به ر وش روسی کودتای خزنده خود را پیش برده اند، گمان می بردند باکودتای دقیقا برنامه ریزی شده خود به هدف نهائی رسیده اند وموانع استقرار حکومت اسلامی در ایران رااز سر راه برداشته اند. حکومتی که برخی از برنامه های آن مانند " انقلاب فرهنگی" دو باره و تغییر کلیه کتب درسی بر مبنای اندیشه " مصباح یزدی" – که اکنون پیداست پیوند عضوی را تفکر آیت اله خامنه ای دارد – د راین هفته آشکارا اعلام شد.

اعلام بی پرده این مطلب که" نظام یعنی یک نفر" و به گفته آیت اله منتظری:" صریحا می گویند ملاک رای یک نفر است"، سخنان فرمانده سپاه ، اظهارات سردار علی فضلی، فرمانده سپاه سیدالشهدا استان تهران، همه به تعبیر رهبر انقلاب اسلامی می رسد که حوادث انتخابات را " رزمایش" توصیف کرد. رزمایشی که هنوز پایان نیافته است و سردار فضلی چنین توصیفش می کند: ما فتنه بزرگی را پشت سر گذاشتیم که شبیه آن را در تاریخ انقلاب ندیده بودیم. » هم اکنون زمزمه های تحرکاتی در مراکز آموزشی شنیده می شود و ما باید در این خصوص با وحدت رویه ای که مولای ما از ما توقع دارند در این زمینه «هوشیار باشیم و برخورد مناسبی در این خصوص بنماییم.
" مولای ما" عنوان جدیدی برای آیت اله خامنه ای است که او را د رمقام" امام علی" قرار می دهد و رویکرد" حکومت اسلامی" رابیشترعیان می کند که گفتمان سیاسی خود ر انه در عصرنو، بلکه صدر اسلام به روایت طالبان شیعی می یابد.

آیت اله مهدوی کنی هم که بعد از مد تها اشکار سخن می گوید، به شیوه ای میر حسین موسوی رابه آشتی با رهبرانقلاب فرا می خواند که یا آور صلح "امام حسن" با "معاویه" است. و سیدعلی حسینی خامنه ای چه " علی" باشد یا" معاویه" کمر به قتل میر حسین موسوی و مهدی کروبی بسته است.

بینشی که به فرماندهی "رهبر" تدارک " روزهای خطیر" و " حوادث سهمگین" را می بینند ، به نوشته سایت" نوروز":" پاسخ تندی به اعتراض اخیر آیت‌الله صافی گلپایگانی داده و ایشان را تلویحا از دخالت در امور حکومتی منع کرده است."

اکنون می توان دید که تغییرات در قوه قضائیه هم برای تبدیل همه این قوا به سنگر کودتابوده است.

" واهی" خواندن تقلب انتخاباتی توسط صادق لاریجانی و ادامه اقدامات کودتائی بدستور جانشین سعیدمرتضوی، هنوز اولین نشانه هاست.

کودتا چیان که جز اسلحه و شکنجه سلاحی ندارند و از " تور قانون" هم برای قانونی نشان دادن جنایات خوداستفاده می کنند، این هفته هم راه رابرکمترین امکان انعکاس صدایی غیر از خودشان را

بستند. مراسم شب قدر لغو شد وحتی بزرگداشت آیت اله طالقانی در سالمگرش ممکن نشد.

و درست د رهمین روزها فرزند "سید الشهدای انقلاب اسلامی" یعنی آیت اله بهشتی هم دستگیر شد. و این دو نشانه همزمان بود : پایان عصر خمینی و جمهوری اسلامی تاسیس شده توسط او که دیگر نه اسلامی است و نه جمهوری ؛ و حمله به خاکریز موسوی.

پیش ا زاین هم حاملان اندیشه " فاشیستی – توتا لیتری" – به گفته محمدخاتمی - فرزندمهدی کروبی را دستگیر و دفتر سایت و حزبش را مهر وموم کردند.

کودتا چیان در پی اسنادی هستند که تیتر اول کیهان تهران در فرمان حمله خبر داده بود از سازمان سیارسیده و میرحسین موسوی بیانیه یازدهم خود را بر اساس آنها نوشته است. اسنادی که جعل خواهد شد و به شایعات قوی این روزها واقعیت خواهد بخشید: دستگیری موسوی و کروبی. واقعیتی که برخی از چهره های سیاسی خارج از کشور نیمه شب چهارشنبه از " نزدیکی" آن مطلع شدند.

اخبار موثق خاکی است مهندس موسوی هم از این ماجرا با خبر است. مهدی کروبی و خاتمی پیشترگفته بودند هرنوع هزینه ای را می دهند و عقب نشینی نمی کنند.

بیانیه مهندس موسوی هم ، سخن کروبی وخاتمی را تکرار می کندو فراتر می رود تا از شکست باطل خبر دهد. دقت کنید! روی سخن موسوی بامردم ایران است:

خبر دستگیری برادران عزیز آقایان دکتر سید علیرضا بهشتی و مهندس مرتضی الویری مسئولان کمیته پیگیری امور آسیب دیدگان حوادث ایام اخیر و سردار مقدم مسئول کمیته ایثارگران ستاد انتخاباتی اینجانب موجی از شگفتی و ابهام در دلبستگان به نظام اسلامی ایجاد کرده است. آنان به بند کشیده شده‌اند در حالی که جرمی جز پیروی از راه انقلاب و دفاع از اجرای عدالت در مورد خون‌های به‌ناحق ریخته شده و کمك به خانواده بی‌گناهانی که پس از انتخابات به زندان افتاده‌اند ندارند. آنان اینک در زندان به سر می‌برند در حالی که عاملان فجایع اخیر آزادند و مسئولان ادعا می‌کنند حتما به جنایاتی که رخ داده است رسیدگی خواهند کرد. آیا با از بین بردن اسناد جنایت و در بند کردن کسانی که حقوق قربانیان را پیگیری می‌کردند این کار را انجام می‌دهید؟

المرء یحفظ فی ولده. حرمت انسان‌ها در فرزندانشان پاسداری می‌شود. مردم اینك از مدعیان پرچمداری انقلاب اسلامی می پرسند حرمت شهید مظلوم انقلاب آیت الله دکتر بهشتی را در خاندان او چگونه رعایت کرده‌اید؟

مردم ایران!
کاملا پیداست که تلاش‌های شما برای بازگرداندن آرامش به جامعه قرار نیست با پاسخی خردمندانه روبرو شود. روزهایی خطیر در پیش‌رو قرار گرفته است. دستگیری کسانی چون دکتر بهشتی یك نشانه است که از حوادثی سهمگین‌تر خبر می‌دهد. اما باطل رفتنی است و آن چیزی که به مردم سود می‌رساند باقی می‌ماند. و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض. آرامش و هوشیاری خود را حفظ کنید. سلسله حوادث جدیدی که آغاز شده است به مانند دیگر تحرکات کور این ایام برای مخالفان شما جز خسارت باقی نخواهد گذاشت. مراقب باشید که آنها شما را تحریك نکنند و به هنگام نابود کردن خود به کاشانه و کشورتان لطمه نزنند. اینجانب به ویژه هتك حرمتی که از بهشتی مظلوم شده است را به فرزندان آن شهید و شاگردان و پیروان و دوستداران او و تمامی دلبستگان به انقلاب و اسلام تسلیت می‌گویم و از خداوند آرزومندم ضایعه‌ای که با این عمل در قلب مردم ما ایجاد شده است با جاودانه کردن آبروی این خاندان جبران شود."

دستگیری موسوی و کروبی ، نه پایان که آغازی دیگر برای جنبش مدنی ایران است. ملت ایران را نمی توان دستگیر کرد. آزادی را هیچکس قادر نیست دستبند بزند.در روزهای خطیر حوادث سهمگین خونسردی ووحدت خودرا حفظ خواهیم کرد.

حمله کودتا چیان از ترس است. پیروزی باماست.

## حاکمیت شکنجه

**بهرام محبی**

منزلت انسان، بنیاد همه‌ی تعهدات اخلاقی و حقوقی است. بدون احترام به منزلت انسان، تعهدات هنجاری میان انسان‌ها نه می‌تواند پدید آید و نه پایدار بماند. براین پایه، احترام به منزلت انسان، هنجاری در کنار هنجارهای دیگر نیست، بلکه اساسا شالوده‌ای است که هنجارهای اخلاقی و حقوقی بر آن استوار می‌شوند و حکومت قانون بر بنیاد آن پدید می‌آید.

نفی منزلت انسان، بویژه در موضوع شکنجه چشمگیر است. هدف شکنجه، درهم‌شکستن اراده‌ی آدمی، انهدام شخصیت و نفی هویت اوست. انسانی که شکنجه می‌شود، باید هرگونه تکیه‌گاهی را از دست بدهد. باید از باورها و ارزش‌های خود روی‌گرداند. باید به التماس بیفتد و طلب بخشش کند. باید از ترس بر خود بلرزد و آرزوی مرگ کند. باید باور به انسانیت را یکسره از دست بدهد. شکنجه، آدمی را به موجودی بی‌پناه و انباشته از درد و ترس و شرم فرومی‌کاهد. شاید تنها بتوان بردگی را با شکنجه یکسان پنداشت. در شکنجه نیز انسان همانند برده، به ابزاری مطلق در چنگ شکنجه‌گر تبدیل می‌شود. ولی آگاهی انسانی که شکنجه می‌شود، به رغم فرسودگی جسم و روح او همچنان باقی است و او را همراهی می‌کند. در واقع آدمی با این آگاهی شاهد تبدیل شدن خود به ابزاری مطلق است و درست با عطف به چنین مشاهده‌ای باید درهم‌شکند و ویران شود.

کانت فیلسوف آلمانی گفته بود، اگر بتوان پدیده‌ای را تصور کرد که وجود آن در نفس خود ارزشی مطلق داشته باشد، یعنی غایت به‌ذات باشد، می‌توان آن پدیده را سرچشمه‌ی قوانین قطعی دانست و «بایسته‌ی قطعی» یا قانون عملی را از منشاء آن بیرون کشید.

کانت تنها انسان را واجد چنین ویژگی‌هایی می‌دید و بر این پایه خواستار آن بود که آدمی همواره چونان غایت به‌ذات درنظر گرفته شود و نه چونان ابزاری در خدمت این یا آن اراده‌ی خودکامانه. به همین دلیل، کانت برای هر چیز قیمتی قائل بود و تنها برای انسان منزلت.

شگفت‌آور نیست که این قاعده‌ی کانتی در شکنجه‌گاه درست برعکس می‌شود. در شکنجه‌گاه، دعوی آدمی به عنوان غایت به‌ذات یکسره لگدمال و آدمی به ابزاری صرف فروکاسته می‌شود، به ابزاری ناب برای کسب اطلاعات، تحقیر، سوءاستفاده، یا ارعاب و مجازات دیگران. ولی شکنجه‌گر با شکنجه‌ی زندانی، فقط منزلت او را نفی نمی‌کند، بلکه همزمان منزلت خود را نیز ویران می‌سازد.

یکی از ویژگی‌های بنیادین حقوق بشر، اولویت آن نسبت به حقوق موضوعه است. معنای این سخن آن است که حقوق موضوعه، هرگز معیاری برای مضمون حقوق بشر نیست، بلکه بر عکس، این حقوق بشر است که معیار حقوق موضوعه به شمار می رود. رعایت حقوق بشر، پیش شرط ضروری حقانیت حقوق موضوعه است و آن حق موضوعه‌ای که حقوق بشر را نقض کند، بی‌ارزش است.

پس حقوق بشر، چونان عالی‌ترین هنجار حقوقی، نسبت به حقوق موضوعه، در جایگاه برتری قرار دارد. اصل کانونی برای توصیف حقوق بشر، منزلت انسان است. چنین منزلتی نه قابل انتقال و واگذاری است و نه قابل چشم‌پوشی.

منزلت آدمی مقام و موقعیتی فطری است و نه امری اکتسابی. به دیگر سخن، منزلت آدمی در وجود انسان مستتر است و حاصل تلاش یا شایستگی نیست. در نتیجه، توانایی‌های جسمی و روحی یک فرد، هیچ ارتباطی با منزلت او ندارد.

دولت برحق و قانونمدار مدرن، بر شالوده‌ی هنجار بنیادین حقوق بشر و منزلت آدمی پدیدآمده است. پس هیچ دولتی نمی‌تواند به انسان‌ها حقوق‌بشر یا منزلت انسانی اعطا کند، بلکه درست بر عکس، هر دولتی اگر بخواهد دولت برحق و قانونی باشد، باید اساسا مطابق آن‌هنجارها ایجاد شده باشد.

کانت در این زمینه گفته بود، دولت چنانچه بخواهد دولتی قانونی و برحق باشد، اجازه ندارد اصل حقوق بشر را خدشه دار کند، چرا که این اصل، شرط امکان وجود خود دولت است. بر این پایه می‌توان گفت این دولت نیست که باید آزادی و حقوق شهروندی را رعایت کند، بلکه بر عکس، آزادی و حفظ حقوق آحاد جامعه و همه‌ی شهروندان است که اساسا پایه‌ی حقانیت هرگونه دولت قانونی و برحقی را می‌سازد.

منزلت انسان خدشه‌ناپذیراست. ممنوعیت شکنجه در کشورهای متمدن و قانونمدار، در خدمت پاسداری از منزلت انسان است. تجاوز به منزلت انسان، تجاوز به بنیادهای اخلاق و حقوق است. منزلت انسان، خط قرمزی است که هیچ دولتی مجاز نیست از آن عبور کند. البته این سخن هرگز به معنای آن نیست که هیچ دولتی از این خط عبور نمی‌کند، بلکه معنای آن این است که هر دولتی از آن عبور کند، علت وجودی خود را از دست داده است.

حکومت قانون و شکنجه با هم تلفیق‌ناپذیرند. هیچ دولت قانونی و برحقی مجاز نیست دستور شکنجه صادر کند. در کشورهایی که قانون حکومت می‌کند، هر کس دستور شکنجه دهد یا آن را به کار گیرد، باید در برابر مراجع قضایی پاسخگو باشد. دولت قانونمدار اساسا خود را با تعهد به منزلت انسان تعریف می‌کند. دولت قانونمدار با رعایت اکید حقوق بشر و احترام به منزلت آدمی تضعیف نمی‌شود، بلکه پایه‌های اقتدار خود را مستحکم‌تر می‌سازد.

دولتی که دستور شکنجه می‌دهد و شکنجه‌گر تربیت می‌کند، در جاده‌ی بربریت گام می‌زند. چنین دولتی با شکنجه‌ی آدمیان در صدد به بند کشیدن روانی و مطیع‌کردن روحی آنان برمی‌آید و بدین‌سان منزلت آنان را می‌رباید. شکنجه‌ی دولتی، هرگز در حصار دیوار زندان‌ها باقی نمی‌ماند، بلکه از آنجا به درون جامعه راه می‌گشاید و پیامدهای خود را آشکار می‌سازد. مکمل شکنجه‌ی درون زندان، به گونه‌ای قانونمند سیطره‌ی وحشت عریان در بیرون از زندان‌هاست. دولتی که شکنجه روا می‌دارد، تنها منزلت قربانیان را زیرپا نمی‌گذارد، بلکه کارکرد واقعی خود را از دست می‌دهد و از درون تهی می‌شود. آنچه از چنین دولتی باقی می‌ماند، «حاکمیت شکنجه» است. شکنجه‌ی دولتی، درست قطب مخالف برقراری عدالت است، یعنی آرمانی که دولت و اقتدار آن تاریخا بر پایه‌ی آن شکل گرفته‌اند.

آگوستین، یزدانشناس مسیحی سده‌ی چهارم میلادی، دولت ناعادل را به «دسته‌ای راهزن» تشبیه کرده بود. این تمثیل برای زمانه‌ی ما نیز معتبر است. می‌توان گفت که حاکمیت شکنجه، حاکمیت مشتی راهزن است.

ایران امروز

## فیلسوفان در جمهوری اسلامی

**سیدعلی میرفتاح**

فیلسوفان در جمهوری اسلامی، اقبال بلندی که ندارند هیچ، سی سال است که بابت دعوای سیاسی، بی‌جهت و با جهت پایشان به میان کشیده می‌شود و فحش می‌خورند و کاسه کوزه‌ها را سرشان می‌شکنند.

مشکل مال الان نیست. ایراد کار مال همان موقعی است که پای فلسفه به کوچه و بازار کشید و طرفین دعوا پوپر و هایدگر رابه جان هم انداختند. هایدگر خوابش را هم نمی‌دید که به عنوان فیلسوف مدافع بنیادگرایی اسلامی، از هواداران جامعه باز فحش بخورد و ناسزا بشنود. این فیلسوف بی‌خدا، حتی از پس ذهنش هم نمی‌گذشت که تبدیل به علمی شود که جماعتی زیرش جمع شوند و سینه بزنند. اصلاً دعوا از اول سر چه بود که حیدری‌ها و نعمتی‌ها را با عنوان‌های جدید هایدگری‌ها و پوپری‌ها به مقابله هم واداشت؟ البته نباید یادمان برود که ما ایرانی‌ها از قدیم میل عجیبی داشتیم که دعواهای معمولی‌مان را رنگی حکمی و فلسفی بدهیم. شما که باور نمی‌کنید دعوای اصالت وجودی‌ها و اصالت ماهیتی‌ها، واقعاً بر سر وجود و ماهیت بوده است؟ آنها دعوای نفسانی داشتند، مثل هزاران دعوای دیگر، اما از بابت نهال روشی، یا کاری دعوا را به عرصه‌ای کشاندند که شأنشان حفظ شود.

همین حیدری‌ها و نعمتی‌ها هم که خود را به عنوان مریدان وفادار شاه نعمت‌الله ولی و احمد جام ژنده‌پیل جا می‌زدند، در واقع اسیر جهالت قومی خویش بودند، اما آن را به وادی عرفان و درویشی کشاندند.

جای فلسفه کوچه و بازار نیست، توی میتینگ‌های سیاسی و دادگاه‌های انقلابی هم جای مناسبی برای تضارب آرای فلسفی نیست، که اگر باشد، یقیناً فلسفه به امری مبتذل بدل شده است. من کاری به دعواهای سیاسی ندارم. نه مدافع «مشارکت» هستم و نه برای «کارگزاران» دل می‌سوزانم. لابد هر کس خربزه خورده پای لرزش هم نشسته حق یا ناحق بالاخره دعوایی راه افتاده یکی مغلوب شده و دیگری غالب آمده. دعوا در سطح سیاستمداران و صاحب‌منصبان و آدم‌های کله‌گنده است. در این میان معلوم است که جای ما نیست، جان‌مان را که از سر راه نیاورده‌ایم که وارد شویم و حرفی بزنیم که ترکشش زندگی محقرمان را بسوزاند اصل کاری هایی که باید دفاع کنند و یقه بدرانند و حرف بزنند ساکتند. پس من چه کار می‌توانم داشته باشم؟ اما وقتی می‌بینم که پای هابرماس و ماکس وبر بیچاره به دادگاه باز می‌شود، آن وقت فکر می‌کنم باید چیزی بگویم. فلسفه، حزب مشارکت نیست که با سادگی از کنارش بگذریم. البته من قصد دفاع از فلسفه را ندارم که این امر نیز باید که به عهده اساتید بزرگوار باشد، اما از کتاب خواندن و از فلسفه خواندن و از فکر کردن که می‌توان دفاع کنم.

اجازه بدهید که حساب این فیلسوفان جامعه‌شناسان را از اصلاح‌طلبان سیاسی جدا کنیم. فعلاً خاطره‌ای بگویم. یکی از اساتید بزرگوار فلسفه، وقتی که مشغول نوشتن رساله دکتری‌اش بود، در شرح احوال و آثار هایدگر، به نیچه پرداخت و عنوان یکی از سرفصل‌های رساله‌اش را از جملات مهم و تأثیرگذار او انتخاب

کرد: «خدا مرده است» این جمله حتی در لسان نیچه هم انضمامی نیست و در تبین دوره جدید بیان شده و بیشتر نظر به این مفهوم اساسی دارد که در دنیای جدید غرب و در سیطره تام و تمام اومانیسم، جایی برای امر قدسی نمانده است. البته به این سادگی که من می‌گویم نیست و موضوعی نیست که عوام بخواهند واردش شوند. اما ظاهراً این رساله به دست یکی از عوام متعصب افتاد و از این بحث فلسفی و مدرسی، غائله‌ای ساخت که اگر پا در میانی یکی از مدیران عالم و عالیرتبه نظام نبود، معلوم نبود که بر سر رساله و نویسنده‌اش چه می‌آمد، همین جا اتفاقاً جای خوبی است که یادآور شوم که از دلایلی که اهل فن و علمای ربانی همیشه اصرار داشتند که بعضی علوم را در حصر مدرسه و دانشگاه و محافل علمی نگه دارند، یکی همین بود که نمی‌خواستند بعضی اصطلاحات سر زبان اهل کوچه و بازار بیفتد و به امری مبتذل بدل شوند.

حقیقتاً آیا هایدگر و نیچه و فوکو و... به اموری مبتذل بدل نشده‌اند؟ خدا را شکر که رئیس قوه‌قضائیه خود در زمره علمایی است که علاوه بر علم دین، بر فلسفه و منطق غربی هم تسلط خاص دارد و بهتر از هر کس دیگر می‌داند که هیچ آدمی، در هیچ سطحی با خواندن هابرماس و وبر به فکر اغتشاش و شیشه شکستن و ادعای تقلب در انتخابات نمی‌افتد. از اتفاق کسانی که مشغول علوم انسانی به معنای عامش - می‌شوند کمتر دست به عملی می‌زنند که باعث نگرانی باشد. اگر به آمار و تاریخ هم مراجعه کنید می‌بینید که هر جا شلوغ‌کاری و عملیات و رفتاری اعتراض‌آمیز بوده اصل و فرعش را دانشجویان فنی باعث شده‌اند. حرف بدی نمی‌خواهم بزنم و دانشجویان فنی را نمی‌خواهم سعایت کنم، بلکه منظورم این است که از فلسفه و علوم انسانی، شیشه شکستن و تظاهرات کردن حاصل نمی‌شود...

## ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد

### علیرضا نوری‌زاده

هنوز هم از سنگینی چشم‌های احمد خلاصی نیافته‌ام. زیدآبادی را می‌گویم. این شرف آل قلم، یکی از اهالی ولایت جهل و جور و فساد سیدعلی آقای پائین خیابانی برایم دورنگاری فرستاده که سه چهار روز است، درست از فردای بازگشت از قاهره، گریبانم را گرفته است. به همین چند سطر آن بسنده می‌کنم چون اگر همه دورنگار را بیاورم لابد شما را نیز مثل من روزهای طولانی گرفتار می‌کند.

«تا روز چهلم، سعید - حجاریان - هیچ چیز نگفت، پیغامش این بود، فقط با خودش یا نماینده مستقیمش حرف می‌زنم و منظورش خود خامنه‌ای یا مجتبی بود. مرتضوی به او گفت فقط کافی است خاتمی را لعنت کنی و موسوی را باعث و بانی بحران اخیر قلمداد کنی، پس از آن نه محاکمه‌ای در کار خواهد بود و نه درد و رنجی، خانم می‌آید و ترا با خود به خانه می‌برد. بعد هم همه چیز تمام می‌شود. چهل روز معمار اصلاحات مقاومت کرد. سعید مرتضوی دستور داد او را توی یک سلول دو متری رها کنند. بعد در کمال ناجوانمردی در حالی که مثل دیوانه‌ها می‌خندید در آشی که شبها به زندانیان می‌دادند نصف شیشه مسهل را خالی کرد، مقداری هم آبلیمو روی آن ریخت. سعید دو سه ساعت بعد ناله می‌کرد، ملتمسانه خواهش می‌کرد او را به دستشوئی ببرند... سه روز او را رها کردند، آدمی که حتی بعد از سوءقصد و فلج شدن روزی دو بار حمام می‌کرد با لباسهای آلوده و تعفن و گند در سلول کوچک رها شده بود. سرانجام در روز سوم گفت مرا به حمام ببرید، هرچه می‌خواهید می‌نویسم. مطلبی را جلویش گذاشتند و او هم رونویسی کرد فقط بعضی از ترکیبها را تغییر داد. در مورد ابطحی دو هفته‌ای گرسنگی‌اش دادند، بعد هم مرتضوی و جواد آزادی با یک مشت عکس و کپی پیامکهای تلفنی و دورنگار آمدند با این ادعا که از او فیلم هم دارند. قضیه را ناموسی کردند و ابطحی حاضر شد هرچه می‌خواهند بگوید و بنویسد. با بهزاد نبوی و تاجزاده چنان غیرانسانی رفتار کرده‌اند که از بازگو کردنش شرم می‌کنم. تهدید به تجاوز به همسر و فرزندان زندانیان اصلاح طلب به صورت شرم‌آوری هر روزه تکرار می‌شود. از اعترافات ناراحت نشوید، خود این زندانیان دنیای بسیار تلخ و سختی دارند. اغلبشان اصلاً نمی‌دانند در بیرون زندان چه خبر است. برایشان روزنامه‌هائی می‌آورند که مخصوص آنها و برای شکستنشان چاپ شده است. به امین‌زاده روزنامه‌ای دادند که تیتر بزرگش درباره اعترافات خاتمی بود به اینکه در تونس با آمریکائی‌ها ملاقات کرده و قول و قرار گذاشته است. به رمضان‌زاده روزنامه‌ای نشان دادند که حکایت اعترافات امین‌زاده و تاجزاده را نقل کرده بود و اینکه موسوی گریخته و به آمریکا پناهنده شده است. مرتضوی و جواد آزاده و سپهری و سه چهار تن دیگر از اراذل بازجو به همراه چند به اصطلاح میرزا بنویس که متن اعترافات را آماده می‌کردند و سرپرستی آنها با حسین شریعتمداری و وردستانش از جمله پیام فضلی‌نژاد و حسین درخشان بود که حالا در اوین دارای دفتر و دستک و کامپیوتر است و از همینجا سایت «گرداب» سپاه را اداره می‌کند، طی این چند هفته بلائی بر سر زندانیان سرشناس آوردند که حقاً اینها ماهها بعد از آزادی از زندان هم گرفتار روزهای سیاه زندان خواهند بود... لطفاً به همه دوستانتان به خصوص نویسندگان و برنامه سازان رسانه‌های مکتوب و گویا و تصویری بگوئید، از اعتراف کسانی مثل ابطحی و حجاریان و صفائی فراهانی و... تعجب نکنند و احیاً با ملامت آنها سخنی بر قلم و زبان نیاورند...»

دورنگار را بارها خوانده‌ام و نگاه زیدآبادی را حالا بهتر درک می‌کنم. مثل نگاه آخرین «ندا آقا سلطان» هر بار که فیلم را دیده‌ام بیشتر معنای آن نگاه را درک کرده‌ام. رژیم در کثافتی که خود بر سر و روی خویش ریخته دست و پا می‌زند. حرفهای سیدعلی آقا را در دو نوبت اخیر با تأمل بیشتری مطالعه کنید. انگار تازه دریافته چه بلائی بر سر خود نازل کرده است با اینهمه هنوز هم شهامت ندارد به جرم بزرگ خود در نشاندن تحفه آرادان بر کرسی ریاست جمهوری برای چهار سال دیگر اعتراف کند. از یک طرف عنوان می‌کند که رهبران موج سبز با بیگانگان تماس نداشته‌اند و از سوی دیگر خواستار شدت عمل نسبت به آنها می‌شود.

صادق لاریجانی مطابق پیش شرطی که برای تصدی ریاست قوه قضائیه داشته، سعید مرتضوی را از دادستانی انقلاب و تهران بر می‌دارد اما بلافاصله فرمان مقام ولایت صادر می‌شود که سعیدجان ما باید در مقام بالاتری خدمت کند. حکم معاونت دادستان کل کشور یک روز بعد صادر می‌شود. رژیم بر این گمان که با کشتار و تجاوز و ضرب و شتم بار دیگر خاکستر ناامیدی بر سر و روی مردم پاشیده، شاخکهای خارجی‌اش را به حرکت درآورده است. حالا گزارش محمد البرادعی را به دست گرفته‌اند و با پررویی اینسو و آنسوی جهان ادعا می‌کنند دیدید حرف ما درست بود که برنامه اتمی ما صلح آمیز است. این هم دلیلش، روی سؤالات البرادعی خط می‌کشند و نوکران بلبل زبانشان را به خارج اعزام می‌کنند تا به یاری نوکران مقیم بشتابند و در رادیو تلویزیونها و روزنامه‌ها در باب معصومیت رژیم و درستکاری‌اش در پرونده اتمی داد سخن بدهند و وقاحت را به آنجا بکشند که به اسم مخالفت با تحریمها و جنگ نیم صفحه آگهی با پول حلال ولایت فقیه در روزنامه‌های فرنگستان به چاپ رسانند.

2 - از ملک عجم عاشقان یکایک می‌روند

تیتر بزرگ «اعتماد» روز دوشنبه نهم شهریور دلم را خالی می‌کند. بهنود را جلوی BBC می‌بینم و او شعر شفیعی کدکنی - م سرشک - را بر لب دارد «به کجا چنین شتابان/ گون از نسیم پرسید / دل من گرفته زینجا / هوس سفر نداری / ز غبار این بیابان؟/ همه آرزویم اما / چه کنم که بسته پایم / به کجا چنین شتابان / به هر آن کجا که باشد/ به جز این سرا، سرائی / سفرت به خیر اما / تو و دوستی، خدا را / چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی / به شکوفه‌ها، به باران / برسان سلام ما را...»

انگار شفیعی معروفترین شعرش را برای همین لحظه بدرود با خانه پدری سروده است. دانشگاهها از بزرگان خالی می‌شود. پریروز دانشکده حقوق بود که بشیریه‌ها از آن به اجبار پر کشیدند، دیروز و امروز نوبت دانشکده ادبیات است. حالا با بودن معاون سابق وزارت اطلاعات در رأس دانشگاه باید هم که باستانی پاریزی‌ها، رضا داوری اردکانی‌ها، و شیخ‌الاسلامی‌ها به اراده رهبر و امضای فرهاد رهبر بازنشسته شوند.

در دانشکده حقوق با آمدن غلامحسین الهام و سعید مرتضوی در مقام استادی آیا جائی برای بشیریه می‌ماند؟ آیا زمانی که نایب امام زمان از حضور دو میلیون دانشجو که در رشته‌های علوم انسانی به کسب معرفت مشغولند برآشفته می‌شود و ادبیات و هنر و فرهنگ و فلسفه را باعث بی‌دینی و سکولار شدن دانشجویان می‌داند، آیا می‌توان تصور کرد که برای استاد شفیعی جائی در دانشکده ادبیات باقی باشد. حالا روزگار تفسیر مولانا و حافظ و سر زدن به آستان حضرت فردوسی نیست. حتی مزار شاملو را ماه به ماه ویران می‌کنند و راه را بر انتشار سروده‌های غزل بانو امیره‌الشعرا سیمین بهبهانی می‌بندند که عصر جلوه فروشی ملک‌الشعرای آستان نایب المهدی، حمید سبزواری و زهرا خانم شاعره در پیشگاه ممدوح معمّم است. و چون که به قول صائب «کار با عمامه و قطر شکم افتاده است - خم در این مجلس بزرگی‌ها به افلاطون کند». آری، شفیعی هم رفت تا در دانشگاه پرینستون آمریکا برای مشتاقان زبان و ادبیات فارسی، چشمه‌ای از معرفت بگشاید. دلم گرفت که: یک نالهٔ مستانه زجائی شنیدیم / ویران شود این شهر که میخانه ندارد .

شنبه 29 تا دوشنبه 31 اوت

کابینه خون و جنایت

1 ـ تحفه آرادان با مجلسی‌ها مشغول بحث و جدال است، در تاریخ کابینه‌های یکصد ساله ایران هرگز کابینه‌ای تا این حد تجمع کوتاه قدان در همه گستره‌ها نبوده است. تحفه آرادان مبنای انتخاب وزیران را بر سه اصل قرار داده است، رضایت رهبر، تأیید سپاه و نوکری مطلق وزیر نسبت به خودش، البته این بار رضایت رهبر اصل سوم است یعنی در صورتی که وزیری نوکر تحفه آرادان باشد و به علت وابستگی به سپاه و یا عملکردش مورد تأیید مافیای سپاه باشد رضایت آقا تحصیل حاصل است و شرط مهمی به حساب نمی‌آید. در دولت دهم 12 پست وزارتی برای سپاه و یا وابستگان و تأییدی‌های سپاه منظور شده است. من فقط به سوابق بعضی از وزرا اشاره می‌کنم تا بهتر کابینه کوتوله‌های جنایتکار را بشناسید.

وزیر پیشنهادی احمدی‌نژاد برای دادگستری مرتضی بختیاری معروف حضور بسیاری از شماست. این مرتضی خان که بچه «نوقون» مشهد پشت باغ نادری است در همان اوائل انقلاب که در زادگاهش به کرسی ریاست قضا و دادستانی نشسته بود و دهها تن از نظامیان و مأموران رژیم گذشته را دسته دسته اعدام می‌کرد، دو برادر خود را که جزو سمپاتهای سازمان مجاهدین خلق بودند محکوم به اعدام کرد و حکم را هم به دست خود اجرا کرد، روح‌الله مصطفوی چنان از عملکرد او به وجد آمده بود که دستور داد علی‌رغم جوانی بختیاری او را در مقامات بالاتر بنشانند و حقوق و مزایای مکفی برایش مقرر کنند. همین آقا در ریاست زندانها و دادگستری فارس و دادگستری اصفهان جنایاتی کرد که هنوز هم ذکر نامش لرزه بر اندام زندانی‌های سابق اوین و زندان اصفهان و عادل‌آباد شیراز می‌اندازد. این از شگفتی‌های حکومت سید علی آقا است که وزرای اطلاعات‌اش بعد از برکناری، دادستان می‌شوند و رئیس زندانش وزیر دادگستری.

وزیر اطلاعات احمدی‌نژاد حیدر مصلحی نیز سوابق درخشانی دارد که از سوی سپاه بر کرسی وزارت اطلاعات نشانده شده است. مصلحی در قرارگاه کربلا و خاتم الانبیاء و سپس نمایندگی‌های رهبر در نیروی زمینی و بسیج و هوائی و دریائی سپاه و اخیراً ریاست سازمان اوقاف و امور خیریه (پوشش بسیاری از فعالیتهای تروریستی رژیم در خاورمیانه) مراتب ذوب شدگی خود در ولایت، دستبوسی احمدی‌نژاد و تبعیت از مافیای سپاه را به خوبی آشکار کرده است.

وزیر ارشاد سید محمد حسینی که قرار است اوامر مطاع نایب امام زمان را در گستره فرهنگ و هنر و مطبوعات به اجرا درآورد و نفس در سینه اهل فرهنگ و هنر حبس کند، جانوری است از آن نوع که جای مهر روی پیشانیشان به برکت قاشق داغ مُحرز شده است.

حسینی علاوه بر خدمت در اطلاعات سپاه و نمایندگی دوره پنجم مجلس، جزو پنج مدیر منتخب سپاه مدتی در صدا و سیما معاونت اجرائی را عهده‌دار بوده است. البته ریاست دانشگاه پیام نور نیز از جمله مسؤولیتهای حضرتش با اراده عالیه مافیای سپاه بوده است. وزیر کشور تحفه آرادان، مصطفی محمد نجار که چهار سال وزارت دفاع زیر سایه‌اش بود سپاهی تمام عیار است. و مراحل خدمت را از ریاست جنگ افزار، تا مسؤولیت قلع و قمع کردها و معاونت برنامه‌ریزی و توسعه صنایع نظامی طی کرده است. این نکته گفتنی است که محمد نجار در وزارت کشور نخستین نظامی است که در 30 سال گذشته عهده‌دار مسؤولیت این وزارت خانه می‌شود و حضورش به معنای اعلام جنگ تحفه آرادان و اربابش به ملت ایران است. وزیر صنایع تحفه آرادان حضرت علی اکبر محرابیان، علاوه بر سرسپردگی به مافیای سپاه از دزدان قهار و جاعلان مکار است که اختراع دیگران را به نام خود ثبت می‌کند و در دولت قبلی در مقام وزیر صنایع دست در دست وزیر بازرگانی مسعود خان میرکاظمی که در دولت جدید وزارت نفت را بر عهده دارد، ضربات سنگینی با واردات نابجا از چین و تایوان و روسیه و کره شمالی بر اقتصاد و صنایع کشور وارد ساخت.

درباب وزیر دفاع دولت دهم چه بگویم که فرزند رئیس جمعیت هلال احمر یعنی سردار احمد وحید دستجردی، درست مثل دکتر جکیل و مستر هاید است. یک وجه او همان احمد وحیدی است که عامل بسیاری از عملیات تروریستی در زمان فرماندهی‌اش بر نیروهای سپاه قدس بوده است. گروگانگیری‌ها، بمب‌گذاری‌ها در لبنان، الخبر عربستان سعودی، ترور مخالفان رژیم در خارج ضمن مسؤولیتهای برون مرز ایشان بوده است. وجه دیگر سردار نیز در سازمان صنایع هوا فضا جلوه‌گر شده است و بسیاری از پروژه‌های موشکی در زمن ریاست ایشان از طرح به اجرا درآمده است.

2 ـ این نه گلایه که حرف دل من است

دو هفته پیش گزارش حضورم را در جلسه‌ای با هموطنان کردم در سالروز صدور فرمان قتل عام کردها توسط سید روح‌الله مصطفوی خمینی در دانشگاه سوآس لندن و آنچه در مجلس رفت برایتان نوشته بودم. البته خطائی در نوشته‌ام در باب میزبان بود که بلافاصله در برنامه تلویزیونی‌ام پنجره‌ای رو به خانه پدری اصلاحش کردم تا خطا به درازا نکشد. برگذارکنندگان مراسم توسط «کمیته هماهنگی برنامه 28 مرداد» بودند و نه دوستان حزب کومله که رهبرش کاک عبدالله مهتدی مثل من به این جلسه دعوت شده بود. چنانکه نمایندگان حزب دمکرات کردستان ایران نیز در جلسه بودند.

باری، برای شرکت در این جلسه من یک دعوت نامه از طریق دورنگار داشتم و سپس دو تلفن از سوی یکی از برگذارکنندگان که از هموطنان مبارز و آزاده کرد من است. آنچه من بدان توجه نکردم این بود که یکی از برگذارکنندگان جزو جداشدگان از حزب کومله و از مخالفان کاک عبدالله مهتدی است که من در سخنانم از سعه صدر و آزاداندیشی و دورنگری و عشق او به ایران یکپارچه همبسته قدرانی کردم. ظاهراً این گفته‌ها این هموطن کرد را آزرده کرده بود. باری، کمیته ضمن ارسال یادداشتی به کیهان با اشاره به این که کمیته مسؤول برگذاری بوده دو سه سخن غیرواقعی آورده بود که ضمن اشاره به آن، پاسخش را در ذیل آنها می‌دهم.

نخست اینکه در نامه آمده بود: «با وجود اینکه دکتر نوری‌زاده جزو لیست دعوت کنندگان به مراسم نبوده‌اند بنا به رسم میهمان‌نوازی نه تنها مورد استقبال گرم برگذارکنندگان مراسم قرار گرفتند بلکه نامشان در لیست اولین سخنرانان گذاشته شد. متأسفانه جناب نوری‌زاده در سخنرانی‌شان نه تنها از جانباختگان و قربانیان آن روز یادی نکردند و اعمال آمران و عاملان این جنایت همچون فتوای نابجای آیت‌الله خمینی و جنایات خلخالی جلاد را محکوم نکردند بلکه بیشتر به بحث‌های حاشیه‌ای و معمولی پرداختند که خود انتقاد جمعی از دعوت کنندگان و ناخرسندی خانواده‌های قربانیان را به همراه داشت...»

در پاسخ باید بگویم در دعوت از من خواسته شده بود در مراسم سخنانی ایراد کنم. بنابراین با سپاس از میهمان نوازی هموطنان کردم یادآور می‌شوم اگر با همه گرفتاریها که مجال حضور در اغلب مراسم را از من گرفته نخست در یادروز شهادت زنده یاد دکتر قاسملو و کاک عبدالله قادری و سپس یادروز 28 مرداد حاضر شدم هم به دلیل احترام و دلبستگی بسیارم به هم‌میهنان مبارز کردم بودم و هم به این دلیل که لطف کرده و مرا در ضمن سخنرانان به اجتماع خود دعوت کرده بودند. سخنان من نه تنها با اعتراض کسی روبرو نشد بلکه محبت حاضران ـ منهای دو سه تن ـ که با کف زدن طولانی همراه بود مرا قرین لطف دوستان و هموطنان کردم کرد، من هم از جنایات رژیم در کردستان گفتم و هم از رنجها و دردهای مردم کردستان. از حقوق ضایع شده کردها گفتم، از ضرورت حرمت نهادن به زبان و ادبیات و فرهنگ کردی، از خودگردانی و نظام سکولار غیرمتمرکز. سخنان من در دل شعرهای ملی و حماسه‌ها و شرح درد دکتر اسماعیل خوئی بود که به زیباترین وجهی ضرورت پیوند و همبستگی مردم ایران را یادآور می‌شد. من با اشاره به نکته‌ای که دکتر خوئی در باب سخنرانی که به کردی گفتند یادآور شد اشاره کردم که زبان فارسی زبان مشترک ما است و همه ما ایرانیها به این زبان با یکدیگر سخن می‌گوئیم ضمن آنکه بالندگی فرهنگ ما در تنوع آن و حضور زبانها، فرهنگها، و هنرهای سرزمینی و قومی در بستر آن است. دوستان برگذارکننده نشست در جای دیگر نامه خود از من گلایه کرده‌اند که «آقای نوری‌زاده، بهتر نبود بعد از سخنرانی‌تان به جای بگومگوهای دو نفره که بیشتر جنبه شخصی داشت به احترام جمع سالن را ترک نمی کردید و در کنار بقیه سخنرانان رهبران احزاب سیاسی، دکتر جواد ملا، اسماعیل خوئی، محسن خاتمی، برادران آذری و عرب و بلوچ می‌ماندید تا این اندازه مورد انتقاد حضار قرار نگیرید...» دوستان البته توصیه کرده‌اند در آینده سنجیده‌تر عمل کنم.

در پاسخ باید یادآور شوم بعد از سخنرانی من هنگامی که خانم مجری که بعداً فهمیدم خواهر دوست عزیز و مبارز کاک مولود از حزب دمکرات کردستان است فرمودند (نقل به مضمون) خب ما فارسی هم یاد می‌گیریم چون وقتی جمهوری کردستان را تشکیل دادیم هم با ایران همسایه خواهیم بود و به زبان فارسی نیازمندیم. من به این گفته اعتراض کردم و از جلسه در زمان سخنرانی این خانم بیرون رفتم. در پی من کاک عبدالله مهتدی و شمار دیگری از دوستان نیز جلسه را ترک گفتند. سخنان محسن خاتمی نیز در تأیید گفته‌های من بود. زمانی که برای حضور مجدد در جلسه آمدم دیدم همه بیرون آمده‌اند و گفته شد که جلسه تمام شده، شاید بعد از ما عده‌ای دوباره جلسه را برپا کرده باشند اما در بیرون جلسه وقتی کاک حمزه بایزیدی از حزب دمکرات کردستان، رفیق دوران دانشکده کاک هاشم کریمی از حزب دمکرات کردستان و کاک عبدالله مهتدی دبیرکل کومله و بانوی نازنینش ناهید خانم را به همراه دوستان دانشجویم دیدم، بر این گمان بودم که جلسه خاتمه یافته است. من در اعتراض به آن بانوی جوان احساساتی کرد هموطنم بیرون آمدم نه در اعتراض به جلسه.

# تفنگت را زمین بگذار

## ویژه نامه استاد شجریان– تقدیم به فریدون مشیری

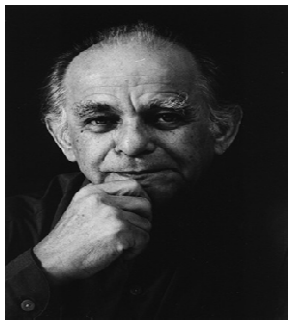

### اگر این بار شد وجدان خواب آلوده ات بیدار...
### فریدون مشیری

تفنگت را زمین بگذار
که من بیزارم از دیدار این خونبار ناهنجار
تفنگِ دست تو یعنی زبان آتش و آهن
من اما پیش این اهریمنی ابزار بنیان کن
ندارم جز زبان دل -دلی لبریز مهر تو-
تو ای با دوستی دشمن.
زبان آتش و آهن
زبان خشم و خونریزی ست
زبان قهر چنگیزی ست
بیا، بنشین، بگو، بشنو سخن، شاید
فروغ آدمیت راه در قلب تو بگشاید.
برادر! گر که می خوانی مرا، بنشین برادروار
تفنگت را زمین بگذار
تفنگت را زمین بگذار تا از جسم تو
این دیو انسان کش برون آید.
تو از آیین انسانی چه می دانی؟
اگر جان را خدا داده ست
چرا باید تو بستانی؟
چرا باید که با یک لحظه غفلت، این برادر را
به خاک و خون بغلطانی؟
گرفتم در همه احوال حق گویی و حق جویی
و حق با توست
ولی حق را -برادر جان-
به زور این زبان نافهم آتشبار
نباید جست...
اگر این بار شد وجدان خواب آلوده ات بیدار
تفنگت را زمین بگذار

### این ها دیگر نمی توانند مملکت را اداره کنند...
### محمد رضا شجریان

هفته ی گذشته آخرین تصنیف محمد رضا شجریان در دسترس مخاطبان و دوستداران موسیقی او قرار گرفت. صدایی روایت کننده ی روزهای پر هیاهوی ایران. استاد آواز ایران که پیشتر نیز بارها در مصاحبه هایش جانب مردم را گرفته بود در اعلام حمایت دوباره اش از جنبش آزادی خواهانه ی ایران تک آهنگ " زبان آتش " ( ر.ک به صفحه قاب) را در استودیو ضبط کرده و برای استفاده ی علاقه مندان موسیقی و همراهی مجدد با مردم بر روی اینترنت قرار داده است. متن این تصنیف سروده ی فریدون مشیری است و تنظیم آهنگ نیز به عهده ی مجید درخشانی بوده. این تصنیف که پیشتر در دستگاه همایون تنظیم شده بود این بار بنا به گفته ی استاد برای بیان بهتر حس و حال روزگار ایران در دستگاه دشتی اجرا شده است.

شجریان که این روزها در تور اروپا ی کنسرت های گروه شهناز است، عصر روز یکشنبه از استودیوی هانوفر آلمان همراه برنامه ی " دو روز اول " شبکه ی تلویزیونی صدای آمریکا شد تا پایانی داده باشد به 14 سال سکوتی که در ارتباط مستقیم تلویزیونی اختیار کرده بود.
استاد آواز ایران در این برنامه پس از ارائه ی توضیحاتی درباره ی چگونگی روند توقف پروژه بم و کارشکنی های مسولین در راستای ادامه ی این پروژه، در باره ی تصنیف آخرینش به بیژن فرهودی مجری برنامه گفت:
" ... اتفاقاتی افتاد که همه می دانند و نیاز به بازگویی اش نیست. اتفاقاتی که نباید رخ می داد. این قابل پذیرش و تحمل نیست که با مردم نجیبی که تنها جوابی برای سوالشان می خواستند رفتاری اینگونه شود. تصاویر و فیلم هایی که من در رسانه های دیگر دیدم مرا به قدری منقلب کرد که ناگهان یاد این شعر فریدون مشیری افتادم. نیمه های تیر ماه بود. چند ساعتی وقت گذاشتم و آهنگی برایش در نظر گرفتم و دادم به آقای درخشانی گفتم آقای درخشانی من بایست حرفی بزنم در شرایطی که با مردم اینگونه رفتار می شود... به هر حال ایشان تنظیم آهنگ را به عهده گرفت و بعد در استودیو اجرایش کردیم و در اختیار مردم قرار دادیم... تا اینها بدانند که با تفنگ و با آتش نمی توان حرف "حسابی" زد... باید نشست و صحبت کرد نه با تفنگ... "
از این هنرمند کشورمان چندی پیش نیز آلبوم "رندان مست " به بازار موسیقی عرضه شده بود. آلبومی که به پاس همراهی استاد با مردم تنها چند روز پس از زمان پخش به یکباره نایاب شد. شجریان که در تمام دوران فعالیتش همواره از هنرمندان محبوب و مردمی ایران بوده است در حوادث پس از انتخابات نیز بارها با موضع گیری های صریح جانب مردم را گرفت تا فروش بالای آلبوم اخیرش را بتوان علاوه بر محبوبیت همیشگی او به قدر شناسی مردم از مواضع اخیر وی نیز مرتبط دانست.
وی که در روزهای پس از انتخابات با تنظیم شکایتی از از صدا و سیمای ضرغامی خواستار عدم پخش آثارش از این رسانه ی دروغ پرداز شده بود، در مصاحبه ی اخیرش با صدای آمریکا در باره ی چرایی این شکایت اینگونه گفت:
" موجودیت رادیو و تلویزیون این است که زبان مردمش باشد و برای همه ی مردم. نه مثل صدا وسیمای ایران که تنها در یک جبهه خاص فعالیت می کند و برای عده ای خاص برنامه اجرا می کند. این چیزی که من در ایران می بینم که مورد قبول بسیاری از مردم نیست. من هم حقیقتاً هرگز حوصله ی دیدن برنامه های رادیو وتلویزیون جمهوری اسلامی را ندارم و دوست هم ندارم که صدایم از این رسانه پخش شود برای اینکه بسیار جناحی و تنها در خدمت یک گروه خاص عمل می کند در حالی که اینها بودجه شان را از مملکت می گیرند و باید برای همه ی مردم باشند.
اینها باعث شد که من اجازه ندهم تا غیر از ربنا هیچ یک از کارهایم از صدا و سیما پخش شود که الان هم آنها دارند ربنا را پخش می کنند...
در طول این سی سال اینها حتی یک قدم برای موسیقی بر نداشته اند. تنها استفاده ی ابزاری از موسیقی کرده اند. یک سالن موسیقی نساخته اند. ما حتی یک سالن مخصوص موسیقی نداریم. و من تا زمانی که این صدا سیما برنامه ها و رفتارش را با مردم درست نکند، هرگز اجازه نمی دهم که از کارهای من استفاده کنند. "
وی که در آغاز کلامش یادآور شده بود که اگر در ایران هم می بود مشکلی برای این گفت و گو نداشت در پاسخ به پرسش بیننده ای که از او خواسته بود تا با صراحت درباره ی وقایع اخیر صحبت کند، گفت:
" نتیجه ی انتخابات نباید اینگونه می شد و بعد هم این رفتار نباید با مردم صورت می گرفت. نباید جواب مردم را اینگونه می دادند. من نمی توام واژه ای پیدا کنم در برابر این حرکت اشتباهی که اینها در مقابل خواسته ی مردم انجام دادند. من گمان نمی کنم که اینها بتواند بعد از این مملکت را اداره کنند. فقط می توانند کنترل کنند. کار دیگری نمی توانند بکنند... "
شجریان همچنین در ادامه ی حضور سبزش در میان مردم ایران و در نخستین اجرای تور اروپایش در فرانکفورت تصنیف " رزم مشترک " را از پس سی سال از نو اجرا کرده بود.

## ترنم هويت قومي و ملي

### علی اکبر شکارچی

حنجره انسان، اولین سازی است که خداوند در ذات بشر برای خلق زیبایی نهاده است، اگر چه سرچشمه اولین نغمات و ترانه‌ها کار و زندگی انسان است ولی به نظر می‌رسد سازهای اولیه با الهام از این هدیه الهی ساخته و پرداخته شده‌اند و هیچ سازی به اندازه حنجره انسان قادر به خلق زیبایی، بیان اندیشه و بیان احساس نیست. به همین دلیل همیشه در دنیا خوانندگان نزد مردم عزیز و محترم بوده‌اند.

استاد شجریان یکی از خوانندگان عزیز و گرانقدر میهنمان است که آواز پرشوق و مهرانگیزش در طول حیات هنری خود در این سرزمین هویت قومی و هویت ملی را با سربلندی در سراسر ایران پیش چشم جهانیان به بلندای دماوند تثبیت نموده‌اند. شجریان از حدود سال‌های 1350 به این سو با انتخاب اشعار مردمگرا لحظه‌ای از اندیشه و آرمان‌های مردمی ایرانیان غافل نمانده است. شما یک بیت و یک آواز او را جز مهر به انسانی نمی‌یابید. او هرگز دهانش را جز به ترانه خوشبختی مردمش باز نکرده است.

شجریان در دوران انقلاب و پس از انقلاب بدون وابستگی به گروه و دسته یا حزبی به طور خودانگیخته به گمان من همتراز یک حزب سیاسی قدرتمند، هویت موسیقی سنتی و هویت ملی ایرانیان را بنیان نهاد. او نه تنها لحظه‌ای از اصول و معیارهای درست موسیقی اصیل ایرانی عدول نکرد بلکه مکتبی را به ثبت رسانده است که با شیوه‌های بسط گسترش ملودی، مرکب خوانی، اجرای قطعات مشکل با ریتم منظم یا ریتم آزاد، استفاده از وسعت صدایی قدرتمند از بم تا زیر، انتخاب اشعار مناسب همراه با بیان اندیشه خواننده و شاعر و در نهایت شجریان نشان داده است که کاربرد موسیقی جز همصدایی و پاسخ به نیازهای مردم و جامعه چیز دیگری نیست.

در زلزله بم همراه با ساز و قطعات سحرانگیز و آسمانی علیزاده و کلهر عزیز با مردم ایران به سوگ نشست. با اقدام به ساخت مجمع باغ هنر، نور امید را از میان آوار خانه‌ها و ارگ ویران شده بم بر جان مردم این شهر تابانید. آنهایی که زنده ماندند، اشک شوق می‌ریختند که هم زنده مانده‌اند و هم هنرمندان برایشان سرود سوگ و امید می‌خوانند.

شجریان درآمد حاصل از کنسرت تالار بزرگ کشور مبلغی بالغبر 45میلیون تومان را برای انسجام و تداوم فعالیت صنفی به خانه موسیقی هدیه کرد تا موسیقیدانان با دغدغه کمتری در سایه تشکل صنفی خود به فعالیت موسیقی بپردازند.

ربنای شجریان در ماه مبارک رمضان مناجاتی است با خدا که در هیچ کشور اسلامی نظیرش را نمی‌توانید بیابید، مناجاتی که تا آمیخته با روح و جان قرآن نباشی، تا صوتی آسمانی نداشته باشی محال است آن را این چنین فریاد بزنی و موسیقی و کلام ربنای شجریان میلیون‌ها انسان را بی‌واسطه به خدا نزدیک می‌کند و در هر فراز و فرود این صوت آسمانی میلیون‌ها انسان معتقد چه روزه دار و چه بی‌روزه به تعادل و آرامش روحی و در نهایت به یک وحدت انسانی سرشار از همدلی، عشق و مهر به یکدیگر می‌رسند.

ملت ایران این افتخار تاریخی را از آن خود می‌داند که شجریان رئیس شورای عالی خانه موسیقی، برنده جایزه پیکاسو از سازمان جهانی یونسکو در سال 1378 و دارنده مدال موتزارت از سوی مدیرکل یونسکو در پاریس است که بزرگان فرهنگ و هنر جهانی او را در ردیف فرهنگ سازان مردمی جهان قرار داده‌اند.

من ریشه خلق سازهای صراحی و سنتور باس شجریان را در این می‌دانم که او بیش از هر هنرمند دیگری با سازها و ارکسترهای مختلف آواز خوانده است به همین دلیل اندیشه‌ای به جان او افتاده است تا صدایی بکر و نو را هم برای همصدایی با آواز خود و هم بر همصدایی با سازهای موسیقی ایرانی بسازد. بی‌گمان این کاوش و تحقیق نمی‌تواند از سر خودنمایی، هوا و هوس یا انگیزه کسب شهرت صورت بگیرد. هیچ کاری تا ابتدا در اندیشه متولد و ملهم نشود محال است نمود بیرونی پیدا کند. رابطه اندیشه‌های بیدار و خلاق لحظه‌ای با کائنات قطع نمی‌گردد. گویا این چنین است که این افراد انتخاب شده‌اند تا از یک منبع الهام فرمان آفرینش بگیرند. به همین دلیل مبتکران، کاشفان و افراد خلاق نزد مردم همیشه عزیز و مقدس بوده‌اند.

بعد از انقلاب به‌رغم محدودیت‌هایی که وجود داشت به شکل حیرت آوری در زمینه نوازندگی، پژوهش، آموزش و ساز سازی رشد و توسعه همه‌جانبه را شاهد بودیم. من فرهنگ‌خواه و فرهنگ طلب بودن مردم را عامل اصلی این رشد می‌دانم که به طور خودجوش برای انقلاب فرهنگی و سربلندی موسیقی میهمانان از هیچ کوششی دریغ نکردند. موسیقیدانان ما با درک لحظه به لحظه اوقات تاریخ و دوران سازندگی فرهنگی دست به تجربه و خطا زدند. هزاران آهنگ و هزاران اجرا در داخل و خارج از کشور داشته‌ایم. گروه‌های موسیقی سنتی، موسیقی محلی، موسیقی ملی با گروه‌های تلفیقی، تمبک کوک شونده، نی کلید دار، تار ابداعی، کمانچه قیچک آلتو، باس و ده‌ها سازهای ابداعی افراد خوش ذوق، حاصل این تجربه و خطاست که بایستی مثل زمین خوردن و راه رفتن شادی آفرین بچه‌های عزیز خود به آنان نگاه کنیم.

هیچکس به اجرای درخشان علیزاده، ساز سلانه و شورانگیز که اندیشه و رنگ صوتی جدید را به نمایش گذاشت خرده نگرفت. مطمئن باشید تا در جان علیزاده و سازنده این ساز اندیشه‌ای جاری نمی‌شد محال بود چنین اتفاقی نه برای شجریان و نه برای علیزاده و نه برای مبتکر دیگری بیافتد. ما چرا ذوق نکنیم جوانی موسیقی تلفیقی را تجربه می‌کند، چرا ذوق نکنیم صنعت ساز سازی کشورمان رو به کمال است، چرا ذوق نکنیم شیوه‌های نوازندگی جوانان در کلیه سازهای ایرانی و کلاسیک به آن توانمندی رسیده است که موسیقی کلاسیک ایرانی و اروپایی را با قدرت شوق‌انگیز می‌نوازند، چرا ذوق نکنیم پیش روی ما همه گروه موسیقی سنتی، کلاسیک محلی در سراسر ایران شکل گرفته، چرا ذوق نکنیم ارکستر سمفونیک، ارکستر ملی به رهبری استاد فخرالدینی با تلاش تحسین برانگیز جمع کثیری از جوانان متشکل کرده و آثار ارزشمندی را برای علاقمندان و آرشیو آیندگان اجرا نموده‌اند.

منتقدان گمان نکنند حافظه تاریخی مردم پاک شده است، بیاییم به جای انتقادهای بیمارگونه و امیدکش، مهر پیشکسوتی مان را نثار این جریان فرهنگی بالنده نماییم، چرا ذوق نکنیم هنرمندان فلک را سقف می‌شکافند تا طرحی نو در اندازند. سپاس و مهر خود را نثار هنرمندانی کنیم که اندیشه‌های نوگرایانه و تغییر طلب مثل خوره در جانشان افتاده و تلاش می‌کنند تا بلکه قدمی بسیار بزرگ در این راه پرفراز و نشیب بردارند.

به هر طرح نو، آهنگ جدید، نوازدگی جدید حسادت نورزیم و نگران منحرف شدن راه هنری کشور نباشیم. ما در گلستانی از موسیقی زندگی می‌کنیم که روئیدن و شگفتن حق تک تک ماست. هیچ کس جا را بر دیگری تنگ نخواهد کرد و بنا نیست از شکفتن هیچ گلی که موافق میل و طبع و نظر ما نیست جلوگیری کنیم. باور کنید این اندیشه‌های بیمارگونه تعادل روحی و درونی ما را به هم خواهد زد. بدگویی و بدزبانی آرام و قرارمان را تا زنده‌ایم آشفته می‌کند.

جبران خلیل جبران برای همین بیماری‌های درونی انسان سوده است: "

پروردگارا به من آرامش ده تا بپذیرم آنچه را نمی‌توانم تغییر دهم. دلیری ده تا تغییر دهم آنچه را می‌توانم، مرا بینش ده تا تفاوت این دو را بدانم، مرا فهم ده تا متوقع نباشم دنیا و مردمان آن مطابق میل من رفتار کنند. اینگونه اندیشیدن و اینگونه زیستن قانون طبیعت است. بیایید طبیعی و مطابق قانون کائنات با عزیزان و همکاران خود زندگی کنیم "

## گروه شهناز و حضور سازهای جدید...

### کاوه بهرامی

**آقای درخشانی ترکیب فعلی گروه شهناز، با توجه به اضافه‌شدن چند ساز جدید به گروه، تغییراتی داشته است .لطفا در رابطه با این تغییرات و سازهایی که اضافه شده‌اند، توضیح دهید؟**

گروه" شهناز" یک گروه متشکل از سازهای ایرانی است و تقریباً با همه‌ی سازهای ایرانی که در یک ارکستر معمول است، تشکیل شد .البته از برخی سازها دو تا داشتیم، مثل کمانچه و تار که دو نوازنده‌ی تار و دو نوازنده‌ی کمانچه بود و بعد سازهایی استاد شجریان ساخته‌بودند .مثل ساز صراحی که در کنسرت قبلی در تهران هم از آن استفاده شد که یک صدای آلتویی داشت و چند ماه پیش یک ساز صراحی باس درست کردند که تقریباً در محدوده‌ی صدای ویلون سل اروپایی است، ولی با صدای پوستی و ایرانی که آن ساز اضافه شد به گروه و یک سنتور بمی درست کرده بودند که تقریباً به اندازه‌ی یک پیانو است و این هم در حقیقت به ترکیب سازها اضافه شد .منتها چون امکان حمل این سنتور را نداشتیم، در این کنسرت اروپایی از این ساز استفاده نمی‌شود .ولی سازهای دیگری مثل صراحی و آلتو که کوچک‌ترهستند، استفاده می‌شود و قانون هم سال گذشته در دور دوم کنسرت‌های‌مان به تهران اضافه شد و نوازنده‌ها را هم، از نوازنده‌هایی که می‌شناختیم، انتخاب کردیم که این سازها را می‌زنند.

**معمولاً آقای شجریان با گروه‌هایی با تعداد کمتر اجرا داشته‌اند، البته به غیر از اجراهای ارکستری .این گروه با این تعداد چگونه تشکیل شد؟ در گروه شاهد جوان‌گرایی با استفاده از چهره‌های جدید نیز هستیم .این تغییرات با چه هدفی صورت گرفته است؟**

ایده این کار البته از سه سال پیش است، زمانی‌که ما با استاد به همراه گروه " آوا" که یک گروه چهارنفره بود، کار می‌کردیم .از آن موقع استاد در فکر این بود و با توجه به علاقه‌ای هم که خودم به کار ارکستری و گروهی بزرگ داشتم، مذاکراتی باهم کردیم و استاد گفت که چنین چیزی در فکرش هست که یک گروه کامل از سازهای ایرانی داشته باشند که فقط با ایشان کار کنند و اجرایی داشته باشند.

من پیشنهاد کردم از بچه‌های جوان باشند به دلایل زیادی .اولاً، در شرایط فعلی در ایران، حالا نه فقط در شرایط امروز، از قبل اینطور بوده، کلاً کسانی که حالا چه در مراکز دولتی، چه در مراکز خصوصی، موسیقی کار می‌کنند، اصلاً امکان کمتری می‌دهند که جوان‌های مستعد، بخصوص جوان‌هایی که واقعاً چهره‌های موسیقی آینده می‌شوند، امکان فعالیت پیدا کنند .قدیمی‌ها معمولاً جای خودشان را به کسی دیگر نمی‌دهند یا خیلی کم امکان پشتیبانی وجود دارد .یعنی من واقعاً هم با صدا و سیما و هم با مرکز موسیقی سال‌هاست مذاکره می‌کنم که از جوان‌ها حمایت بشود .و من به استاد گفتم، بچه‌های نوازنده‌ی جوان خیلی خوبی هستند که من از چند سالی که اینجا در دانشکده‌ی هنر درس می‌دادم، می‌شناسم و واقعاً خیلی خوب است که بتوانیم از حضور این‌ها استفاده کنیم .چون این‌ها واقعاً دل به کار می‌دهند، همه‌شان آرزوی کار با استاد را دارند و برایشان پله بزرگی است .گفتم که مطمئن باشید، این‌ها کسانی خواهند بود که دائم در این کار حضور فعال خواهند داشت.

چون برای استاد خیلی مهم بود که بچه‌ها بتوانند برای این کار وقت بگذارند .و ایشان پیشنهاد دادند که من بچه‌ها را جمع کنم .من بچه‌ها را در ابتدا جمع کردم و تعداد مطلوب، ۱۱ تا ۱۲ نفر بود .بتدریج در طی این دو سالی که این گروه تشکیل شده است، ساز هم اضافه شد .الان وضعیت فعلی گروه اصلاً قابل مقایسه با یکسال پیش هم که کنسرت دادیم، نیست .بچه‌ها از نظر اخلاقی خیلی بهم نزدیک بودند و نزدیکتر شدند .تجربه‌ای که داشتم این بود که بچه‌ها باید از نظر سلیقه‌ی موسیقی، از نظر اخلاقی با هم یکدست باشند که گروه پایدار بماند .و هم اینکه بچه‌ها تماماً نوازنده‌های حرفه‌ای‌اند، و در زمینه‌ی موسیقی تحصیل کرده‌اند.

و نتیجه‌ای که در ظرف هفت تا هشت ماه تمرین ما گرفتیم، دیگر استاد شجریان راضی‌تر شد که با این نسل جوان کار بکند، توانایی‌های جوان‌ها را دید و این‌که چقدر در قدرت نوازندگی و احساس خوب‌اند، یعنی کم از پیشکسوت‌ها ندارند و چهره‌های آینده‌اند .و از حضور این جوان‌ها نتیجه‌ی خیلی مثبت گرفتیم.

**در رابطه با نوع و فضای کارهایی که در تور اروپایی‌اجرا می‌کنید، بفرمایید .ظاهرا بخشی از کارها ساخته‌ی خودتان است و بخشی ساخته‌ی استاد شجریان.**

یک بخش از کارهایی که ساخته‌ی خودم است که باز در آن هم یک تصنیف خیلی زیبا از استاد شجریان است که من تنظیم کردم و یک کار هم از کار حسام السلطنه مراد، باد صبا، آن تصنیف قدیمی که آن را هم یک تنظیم جدید کردم که در همان بخشی که کار من است اجرا می‌شود .یکی در دستگاه همایون است با اشعار حافظ و مولوی و خود حسام السلطنه‌مراد .در بخش شور هم که کمی کار سنتی‌تر است، دو تصنیف از استاد است با یک پیش‌درآمد و یک چهارمضراب بسیار زیبا که این‌ها را من برای گروه» شهناز « تنظیم کرده‌ام .مجموعاً بخش اول در دستگاه شور است .بخش دوم، در دستگاه همایون . بینابین جاهایی هم که گروه نوازی می‌شود، ساز و آواز است .ولی به شکل خیلی تنظیم‌شده.

**ادامه همکاری‌تان با استاد شجریان و همین طور گروه شهناز را چگونه می‌بینید؟ با توجه به این‌که آقای شجریان هر چند سال یکبار گروه را تغییر می‌دهند.**

من این آینده را دائمی می‌بینم .استاد شجریان هم بارها این را گفته است، هم جلو بچه‌ها گفته که خیلی علاقه دارد به تک تک بچه‌ها و یک احساس عاطفی پیش آمده .حتا همین هفته‌ی پیش که تمرین داشتیم، گفت من این سفر را اصلاً سفر کاری نمی‌دانم .فکر می‌کنم ما، این جمع، با هم یک سفر بکنیم، چون دو سال است داریم با هم کار می‌کنیم و اصلاً فکر نمی‌کنم که درآمدی داشته باشد .من سال گذشته پیشنهاد کردم که اگر موافق باشید برای یکبارهم شده، یک گروه بزرگ سازهای ایرانی به اروپا ببریم.

به دلیل این که با یک خواننده، مثل استاد شجریان که یک بُعد وسیع مردمی دارد، می‌شود یک گروه بزرگ را برد .یعنی با توجه به استقبال زیادی که از ایشان می‌شود، حداقل مقروض نمی‌شویم .و طبعاً وقتی حاضر می‌شود برای این گروه این همه هزینه بکند، ایشان از آن بخش مادی خودش صرف‌نظر می‌کند .و وقتی پیشنهاد کردم، گفت من که به مسایل مادی فکر نمی‌کنم و هزینه‌ها در بیاید، که حتماً در می‌آید و این پذیرفتن‌اش خیلی من را خوشحال کرد .چون من سال‌ها آرزو داشتم که یک گروه سازهای ایرانی بیاید اجرا بکند و اصلاً مردم بشنوند .حالا چه دوستانی که سال‌ها خارج از کشور بوده‌اند و با موسیقی این طرف کمتر آشنایی دارند و هم دوستان غیرایرانی که می‌آیند .به‌هر حال ارکستر ایرانی را بشنوند که چه جوری صدا می‌دهد و با سازها آشنا بشوند و این که ایشان پذیرفت واقعاً من را خوشحال کرد و تا به‌حال هم کسی جرأت نکرده بود، یک گروه خیلی بزرگ بیاورد.

دلایل‌اش را می‌دانید که مشکلات مادی و هزینه‌ی سفر است .و این شانسی بود که به اسم تک تک ما رقم زده شد در کنار استاد شجریان که این برنامه بتواند یک تور اروپایی داشته باشد .و خوشبختانه همه چیزش فراهم شد و با چند دعوت از فیلارمونی کلن و چند مرکز دیگر در سایر کشورها که آن دعوت‌ها رسمی بود و به اینکه برنامه‌ها قطعیت پیدا بکند، خیلی کمک کرد .یعنی قراردادهایی که بستند .ولی با گروه کلاً هیچ قرارداد کاری بسته نشده است .ما در یک فضای دوستانه شروع کردیم و هیچ وقت هم کارمان تعطیل نشد، هفته‌ای دو روز تمرین مداوم بوده و این را بارها آقای شجریان عنوان کرده است که این گروهی است که من دوست داشتم که اصلاً از خیلی سال پیش تشکیل بدهیم و هیچ برنامه‌ای نیست که بخواهد احیاناً وقفه‌ای در کار با استاد شجریان پیش بیاید .به‌خصوص که خوشبختانه در این دو سالی که با هم بودیم و کار کردیم، هیچ گونه مشکلی، حتی بگویم کوچکترین مشکلی چه از لحاظ مادی و معنوی بین ما پیش نیامده و همه با اشتیاق به سر تمرین می‌آیند .و من فکر می‌کنم، تا زمانی که استاد شجریان می‌خواند، این گروه در کنارشان خواهد بود.

# ۲ شعر تازه از سیمین بهبهانی

سجاده فرش عنف و تجاوز، ای داعیان شرع خدا را!
بر قتل‌عام دین و مروت، دست که بسته چشم شما را ؟
الله اکبر است که هر شب، همراه جان آمده بر لب
آتشفشان به بال شیاطین، کرده‌ست پاره پاره فضا را
از شرع غیر نام نمانده‌ست، از عرف جز حرام نمانده‌ست
بر مدعا گواه گرفتم، جسم ترانه قلب ندا را
انصاف را به هیچ شمردند، بس خون بی‌گناه که خوردند
شرم آیدم دگر که بگویم، بردند آبروی حیا را
سهراب‌ها به خاک غنودند، آرام آنچنان‌که نبودند
کو چاره‌ساز نفرت و نفرین، تهمینه‌های سوگ و عزا را ؟
زین پس کدام جامه بپوشند، بهر کدام خیر بکوشند
آنان‌که عین فاجعه دیدند، فخر امام ارج عبا را
سجاده تار و پود گسسته‌ست، دیوی بر آن به جبر نشسته‌ست
گو سیل سخت آید و شوید، سجاده و نماز ریا را

**کور است چشم باور تو...**

گر شعله های خشم وطن / زین بیشتر بلند شود
ترسم به روی سنگ لحد / نامت عجین به گند شود
پر گوی و یاوه ساز شدی، / بی حد زبان دراز شدی
ابرام ژاژخایی ی تو / اسباب ریشخند شود
هرجا دروغ یافته ای / درهم چو رشته بافته ای
ترسم که آنچه تافته ای / بر گردنت کمند شود
باد غرور در سر تو، / کور است چشم باور تو
پیلی که اوفتد به زمین / حاشا دگر بلند شود
بر سر کله گشاد منه، / خاک مرا به باد مده
ابر عبوس اوج – طلب / پابوس آبکند شود
بس کن خروش و همهمه را، / در خاک و خون مکش همه را
کاری مکن که خلق خدا / گریان و سوگمند شود
نفرین من مباد تو را / زان رو که در مقام رضا
دشمن چو دردمند شود، / خاطر مرا نژند شود
خواهی گر آتشم بزنی / یا قصد سنگسار کنی
کبریت و سنگ در کف تو / خاموش و بی گزند شود

# هنر سبز

## گمشده
## شکوفه تقی

من او را گم کردم یا او مرا؟
خدایم را می‌گویم
که در چشم من بینا بود و دردآشنا،
مهربانی، با خشونت بیگانه،
نوازشی، که لبخندش جوانه زدن گیاه صبح بود،
در باغچه‌ی غربت شبانه.
آسمانی، که بال‌هایش هم پرواز بود،
هم آوردن یار سفر کرده به خانه.
دلسوخته‌ای، که غم را می‌شناخت
و آزار یک بیگناه، چنان او را می‌گداخت،
که شمشیر و اسب و سوار می‌شد،
به قلب تباهی می‌تاخت.
او که برای شادی یک کودک،
از خودش که بلندای سپهر بود،
گاه اسباب بازی کوچکی می‌ساخت،
گاه برای یافتن یک بره‌آهو،
دلش را که آواز عشق بود،
در نی چوپانی می‌نواخت.
آری با چنین خدایی بود،
که دلم، چهل سال، نرد عشق باخت،
تا یک امروز،
او را، که دوست می‌پنداشتم و شنوا
وقت گذر از جویبار خونین شکنجه‌ها،
در کهریزک مرگ،
شلاق به شلاق فریاد کردم.
وقت گرفتن خورشید رؤیاها،
در گورستانی که صبح دفن می‌کرد،
لبخند جوانانش را،
ضجه به ضجه جستجو کردم.
لیک دریغا، دریغ او را،
در این ددمنش، طوفان وحشی سیاه،
در این زمان دیوانه،
که ستم در خاک می‌کشد،
گیسوی امید را
در استغاثه و اشک و نشنیدن
در خشم و انکار و گریبان دریدن
خانه به خانه گم کردم.
اگر تو یافتی او را بخواه
به حرمت این چهل سال عاشقانه راه
یک امشب فانوس کند چشمش را،
بجوید او قفس به قفس مرا.

## هموطن سبز بمان.....
## شاعر جوان، م . و

**تقدیم به عدالت خواهان وشهدای جنبش سبز ایران**

سبز یعنی پایداری تا بهار — بودن جنبش به یاد کردگار
سبز یعنی ای وطن ایران من — ای همه خاک وگل و صحرای من
ما به یاد تو به پا استاده ایم — ما به یاد تو چه خون ها داده ایم
ما همانند گل و پروانه ایم — در کنار یکدگر استاده ایم
ما خدا داریم وآن ها ادعا — ما علی داریم و آن ها ازدها (سپاه)
سبز یعنی ملت بی ادعا — سبر یعنی نام مردان خدا
ما برای رنگ سبز این وطن — در به در گشتیم دنبال کفن
ما به حکم آن خدای بی نیاز — طالب جنگیم هنگام نیاز
شیخ ما حق خواه وملت هوشیار — طالب حق است مرد کردگار
ما همه دنبال آن بی انتها(راه خدا) — سر دهیم و جان به این بی انتها

## علیرضا پنجه ای

**براي مزدكِ شعر كه "چوپان كلمات"اش**
**دارد توي ني مي دمدو با ياد ، و به ميمنت شعر مصور"لي لي" كتاب تازه چاپ شده اش**
**كه لي لي كنان مي خواست به ليلي (ليلا) رسد**

تو در شعر عاقل باش
_اگر چه شعر منطقِ خودش را داشته باشد_
تو كه مجنون نبودي
ببيني
ليلي
لي لي كنان رفت
تا خطِ افق
بگويد:
_سوختم!
حالا نوبت توست

## مزدک پنجه ای

نام تو کافی است
تا خونِ در شریان-هایم
یک عمر شاعر بماند
چه کسی می-گوید کلاغ-ها نجیبند ؟
من باران-های خزری را دیده-ام
که از شهوتِ ابرها بر زمین می-نشینند
تو را دیده-ام که گوشه-ی دل شاعری گیر کرده-ای و
همسرش هیچ نمی-داند که این، عشقِ در شعر-ها
نمی-تواند او باشد

چه ساده با این کلمات
قدم زنان بر دهانت نشستم
گونه-هایت را بوسیدم
همین که به آینه نگریستی
با نورِ صبح-گاهان
به چشم-هایت دویدم
تو
چه شاعرانه گیسوانت را
روی پیراهنم ریختی .

## محسن بوالحسنی

این روزها مدام
آدم‌ها را اعدام می‌کنند
در این بین عده‌ای دانشگاه می‌روند
برای فردوسی کلاه
برای فروغ ریمل
برای شاملو سنگ قبر می‌پزند
طبیعتاً عده‌ای شهید می‌شوند
و راست راست
از خواب‌های حدود 2 شب
حرف می‌زنند

فقط من
پشت سرم را نگاه می‌کنم
و صاف
تا روز الست می‌خوابم.

## هذیانی دیگر
## ناصر اطمینان

اینجا سیدنی است/ و من نشسته ام بر صندلی/ در کنج اتاق.
چشمان ام به اختیار من نیست،
زل زده است/ به این دریچه ی دودآلود.
آسمان پیدا نیست/ و می سوزد چشمان من/ در این دودِ نفس گیر.
دست های مان قفل شده اند/ به هم،
از پس این حرف های یک شکل ویک قد
که می نشینند/ بر شیشه های لرزان/ از پس هم.
دیروز هم،/ مثل امروز/ بند آمده بود/ نفس ام،
اما، چه کیفی داشت/ سیر در آسمان.
از میان این همه ستاره،
سراغ "برساوش"* رفتم،
زنجیره اش را گرفتم/ و آویزان اش کردم
گردن دخترم.
- " چه خطایی بود"
دیروز که باخته بودم خود را/ گفتم این را:
چند سالی می شود که راه پیمایی نکرده ام/ در خیابان های تهران
خنده ام می گیرد/ از خودم.
نان خامه ای خوردم و/ مرگ بر شاه گفتم.
آخرش هم چمدان ام را بستم./ همین!
- " نه این آخرش نبود."
امروز که نفس ام می گیرد/ در این هوای دود آلود
و اشک پرسه می زند در چشمانم،/ می گویم این را:
هوس دارم به شیرینی فروشی بروم.
نان خامه ای بخرم.
پخش کنم میان مردم،/ در خیابان های تهران.
دکتر می گوید که ضرر دارد/ برای من/ برای قلبم/ نان خامه ای.
کف پای ام سوزن سوزن می شود
و با خودم می گویم: - " حیف! حیف اش بود مرتضی!"
قلب ام تیر می کشد/ دوباره.
قلب ام هیچ گاه یه اختیار من نبوده است.
نهیب می زند دایم به من: - " نکن! بکن! نگو! بگو!..."
به یاد مادرم می افتم/ و نماز صبح/ سحری و ربنای شجریان.
-"" تفنگ ات را زمین بگذار""
سال هاست که جنگ تمام شده است
و من دست به تفنگ نبرده ام.
از صدام هم دیگر خبری نیست.
چه خوب شد جرج بوش رفت و اوباما آمد
ای کاش دست از این حق مسلم مان می شستیم
و می توانستیم/ انتخاب کنیم/ کسی را که/ که می خواستیم اش.
ندایی در گوشم زنگ میزند.
نمی دانم چرا به یاد سهراب می افتم
و دوباره به "چله ی اشک" می نشینم.
نفس ام می گیرد دوباره
آسمان گم شده است/ در این دود نفس گیر.
اینجا سیدنی است/ و من نشسته ام بر صندلی/ در کنج اتاق...

- برساوش یا برسیوس و یا راس الغول، صورتی فلکی است به شکل غولی که سر دیوی را از رشته های مو به دست گرفته است. بیرونی آورده است که: "برساوش در بیابان مردم را بیراه کند

## بهرام پرتوی

دلم آرام و قرار ندارد
ماهی رقص کنان در آب خرامان می رود
قاصدک با نسیم پیچ و تاب می خورد
و طرح های هندسی نا مشخصی را در فضا ترسیم می کند
پیرزن از گذشت ایام می گوید
و کتاب تاریخ زندگی را
نقش بسته بر اندیشه اش با بیانی شیرین ترسیم می کند
دلم آرام و قرار ندارد
جوانه ای از دل خاک گلدان سرک می کشد
کبوتر بر لب هره جوجه را با دانه ای سیر می کند
پسرک بر دفتر نقاشی خم شده
و احساسش را ترسیم می کند
دلم آرام و قرار ندارد
پیرزن از ستم می گوید
از عدل و مبارزه
و خون هایی که بر سنگفرش تف زده ی خیابان ها جاری شده
و پسرک بر دفتر خود
اسلحه ای و انبانی از فشنگ
دلم آرام و قرار ندارد

## عارف رمضانی

كسي بود مسيج زد سهراب!
*وبعد...*
به راه افتاد  پله ها سلام!
من نوشتم :
به راه افتاد  پله ها خداحافظ!
مي دويد روي خطوط خيابان ها
در دودترين آزادي
نوشتم :  كفش هايش كو؟!
*وبعد...*
يو هُوْ اِ نيو اينويتيشن عارف!
در اين شعر هاي مزمن سينه ام مي سوزد
در اين اشك آورتر از واژه
برونشيتم حادتر از امروز است!
نوشتم :  ماسكم كو؟
از خيابان پرسيد  تا كجاي زمان وطن است؟
نوشتم: "تا كجاي زمين امروز است؟  از خيابان پرسيد"
من در اين بن بست  فرياد زدم:
شعرم باش!
رها تر از گاز
گازتر از اشك
اشك تر از شعر
شعر تر از من باش!
من باش اي شعرم!
فرياد زد:
" يك شعر لباس شخصي ام  من در اين بن بست! "
زباله هاي اين سطر را به آتش كشيديم
مي دويد مثل خون توي خيابان ها
در اين سطر اختشاشيديم
مي دويد خون مثل ِ توي رگ هايم
به تماميت عرضي ِ سطر ِ بعد تجاوز كرديم
مي دويد مثل  تيري  كه توي هوا...
و سطري به درازي ساق هاي برج ِ آزادي نوشتيم
مي دويد تير توي تنش
حالا كجاي ميدان هاي گردش به هرطرف كه دلم...ممنوع
مشتش جا مانده است ؟
از كجاي امشب  توي ِ شعرها
ديگر نمي رسد به در؟
زوي سطرهايم  فردا
به هرطرف مي دوند  خيابان ها

## نامه تاریخی دکتر سروش به آیت الله خامنه ای

# جشن زوال استبداد دینی

بعد از سه ماه که از روزهای سخت و پرخطر و خون بعد از انتخابات و اعتراض عمومی به تقلبات آن گذشته، درست در هنگامی که جمهوری آرایش نظامی به خود گرفته و سپاه پاسداران همه تعارف های سی ساله را کنار گذاشته و اعلام داشته که وارد صحنه خواهد شد، دکتر عبدالکریم سروش در یک متن تاریخی خطاب به آیت الله خامنه ای ولی فقیه حکومت جمهوری اسلامی جشن زوال خشونت را اعلام داشته و تاکید کرده اعتراف رهبر جمهوری اسلامی به این که آبروی این جمهوری هتک شد خوش ترین خبری است که همه عمر شنیده است.

متن این نامه تاریخی چنین است:

عروسی خونین پایان یافت و داماد دروغین به حجله در آمد. صندوق ها بر خود لرزیدند و دیوان در تاریکی رقصیدند. قربانیان در کفن های سپید به نظاره ایستادند و زندانیان با دست های بریده کف زدندوجهانیان یک چشم خشم ویک چشم نفرت، داماد را بدرقه کردند. چشم روزگار فاش گریست و خون از سر ایوان جمهوری گذشت. شیطان خندید و آنگاه ستاره ها خاموش شدند و فضیلت به خواب رفت.

آقای خامنه ای،

که این کند که تو کردی به ضعف همت و رای؟

ز گنج خانه شده خیمه بر خراب زده

وصال دولت بیدار ترسمت ندهند

که خفته ای تو در آغوش بخت خوابزده

درین قحط سال فضیلت و عدالت همه از شما شاکی اند و من از شما متشکرم. "زان یار دلنوازم شکری است با شکایت." نه اینکه شکایتی نداشته باشم. دارم و بسیار دارم اما آنها را با خدا در میان نهاده ام. گوشهای شما چندان از ستایش و نوازش مداحان پر و سنگین شده است که جایی برای صدای شاکیان ندارد. ولی من از شما بسیار متشکرم. شما گفتید که "حرمت نظام هتک شد" و آبروی آن به یغما رفت. باور کنید که در تمام عمر خود خبری بدین خوشی از کسی نشنیده بودم. آفرین بر شما که نکبت و ذلت استبداد دینی را اذعان و اعلام کردید.

شادم که آخرالامر آه سحرخیزان به گردون رسید و آتش انتقام الهی را برافروخت. شما حاضر بودید آبروی خدا برود اما آبروی شما نرود. مردم به دیانت و نبوت پشت کنند اما به ولایت شما پشت نکنند. شریعت و طریقت و حقیقت مچاله شوند اما ردای ریاست شما چین و چروک نخورد. اما خدا نخواست. دلهای سوخته و لبهای دوخته و خونهای ریخته و دست های بریده و دامانها ی دریده نخواستند و نگذاشتند. پاکان و پارسایان و پیامبران نخواستند. محرومان و مصلحان و ستم کشیدگان و ستم ستیزان نگذاشتند.

"پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن،" قصه جمهوری ولایی شما بود. و اینک خدا را شکر که پرده عصمت دروغین این دیو دریده شد. رازش فاش و مشتش باز شد و تردامنی اش بر آفتاب افتاد. و جهانیان با خشم و حیرت آن را برهنه مشاهده کردند.

آقای خامنه ای،

می دانم که روزهای تلخ و سختی را می گذارنید. خطا کرده اید، خطایی سخت. تدبیر این خطا را من دوازده سال پیش به شما نشان دادم. گفتم آزادی را چون روش برگیرید. از حق بودن و فضیلت بودنش بگذرید. آن را برای رسیدن به حکومتی کامیاب به کار گیرید. این را که می خواهید؟. چرا شیپور را از سر گشاد می زنید؟ چرا میان مردم عسسان و خفیه نویسان و جاسوسان می گمارید تا ضمیر آنان را بخوانند یا به حیله و ترفند، سخنی از زیر زبانشان بکشند، و راست و دروغ و نارس و ناقص بشما گزارش دهند؟ مطبوعات را، احزاب را، انجمن ها را، ناقدان را، مفسران را، معلمان را، نویسندگان را ... آزاد بگذارید ، مردم به صد زبان حکایت خود را آشکارا خواهند گفت و پنجره های خبر و نظر را بر روی شما خواهند گشود وشمارا در تدبیر ملک وتنظیم نظام یاری خواهند کرد. مطبوعات را خفه نکنید. آنها ریه های جامعه اند. اما شما از بیراهه و کژراهه رفتید. و اینک در طلسم تهلکه ای افتاده اید و قربانی نظام بسته ای شده اید که دیرگاهیست خود آن را آفریده اید، که نه نقد در آن می روید نه نظر، نه علم نه خبر. گمان می کنید با خواندن بولتن های محرمانه و گوش کردن به مشاوران گوش به فرمان، خبرهای کامل و جامع را به چنگ می آورید. اما هم انتخاب خاتمی هم انتخاب سبز موسوی باید به شما نموده باشد که افیون استغنا وافسون استبداد، زیرکی و دانایی را از شما ستانده است. و اینک برای جبران آن گناه ناشی از جهل ناشی از استبداد، دست به ارتکاب گناهان بزرگتر می زنید. و خون را به خون می شوئید مگر طهارتی حاصل کنید.

خیانت و تقلب کم بود دست به قتل و جنایت بردید، خیانت و جنایت بس نبود تجاوز به زندانیان را بر آن افزودید، قتل و تجاوز و تقلب هنوز کم بود تهمت های جاسوسی و ناموسی را هم بر آن اضافه کردید. درویشان و روحانیان و نویسندگان و دانشجویان را هم امان ندادید و از دم تیغ گذراندید. عاقبت هم به جانیان و بانیان جایزه دادید و به ریش همه خندیدید و ریش سرباز بی نوایی را گرفتید که چرا ماشین ریش تراشی را به سرقت برده است!

از صبر خدا در شگفت بودم. می دانستم که

لطف حق با تو مداراها کند  چونکه از حد بگذرد رسوا کند

می دانستم که مادران داغدار و پدران سوگوار در خفا می سوزند و می گریند و به زبان حال و قال با خدا می گویند:

ربنا اخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیرا (خداوندا ما را از این محیط پرستم نجات بخش وبرای ما یاوری بفرست.)

می دانستم که "چه دست ها که ز دست تو بر خداوند است." زندانها معبد بود و عابدان روز و شب در سجود، سقوط ولایت جایر را از خدا به دعا می خواستند (و می خواهند).

ندای آقا سلطان که به خاک شهادت افتاد و حنجره اش به گلوله ستم سوراخ شد به درگاه سلطان عالم نالیدم که بازهم ندای خلایق را نمی شنوی؟ چون عیسی بر صلیب گله کردم که "خدایا چرا ما را رها کرده ای"، مگر سیاهکاران را نمی بینی که سبزها را سرخ کرده اند، مگر عبوسان و ترش رویان را نمی نگری که شیرینی ها را تلخ کرده اند، سوختن خرمن امنیت و کرامت انسان را می نگری و ذلت اعتراف زندانیان و شوکت شریرانه ستمگران را می بینی و بازهم استغنا می ورزی؟

تا روزی که آن اقرار مجبورانه و مکروهانه یعنی آن کلمات سه گانه را شنیدم: "هتک حرمت نظام" ،که چون حدیث سرو و گل و لاله و چون ثلاثه غساله جان بخش بود. گویی کلمات آن خطیب نبود. کلمات تو بود خدایا که در خطابه جاری شد. دانستم که دست به کار اجابت شده ای و باد را فرمان داده ای تا آتش را به کشتزار فرومایگان ببرد. سجده کردم و سپاس گزاردم که

آفرین ها بر تو بادا ای خدا  بنده خود را ز غم کردی جدا

آتشی زد او به کشت دیگران  باد آتش را به کشت او بران

آقای خامنه ای،

می خواهم به شما بگویم دفتر ایام ورق خورده است و بخت از نظام برگشته است ، آبرویش به یغما رفته است و طشت رسوائیس از بام تاریخ افتاده است. کشف عورت شده است. خدا هم از شما رو گردان شده و ستاریت خود را باز گرفته است. آن دلیری ها که در کنج خلوت و در پرده تزویر می کردید فاش شده است. آه جگرسوختگان و جان باختگان و دهان دوختگان کارگر افتاده است و دامان و گریبان شما را سوخته است. خانفم که بگویم باب توبه هم به روی شما بسته شده است. شریعت هم از شما شفاعت نخواهد کرد که مشروعیت از شما گریخته است. ایران سبز از این پس دیگر آن ایران سیاه و ویران نیست. سبزی وسپیدی این جنبش به عنایت و اجابت الهی بر سیاهی جور شما پیشی گرفته است. خاک و آب و آتش و ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا به فرمان خدا بر علیه شما بشورند.

سالها اعوان و انصار شما زیر چتر حمایت و ولایت شما چون شغالان گرسنه در پوستین خلق افتادند و امنیت و عدالت را از مردم ربودند، دهانشان را بستند، عزتشان را ستاندند، راحتشان را گرفتند، گلویشان را فشردند، خون در دل و اشک در چشمشان نشاندند، زهر قساوت را به آنان چشاندند و چون قومی اشغال شده به اسارتشان گرفتند، حقوقشان را پامال کردند، آزادیشان را به تاراج بردند، حرمتشان را شکستند، افکارشان را به سخره گرفتند، دینشان را وارونه کردند، کارخانه مقدس تراشی تراشیدند، و به نام دین خرافه فروختند، کامشان را تلخ و روزشان را شب کردند، دست خیانت در صندوق آراء شان گشودند، و پای اهانت بر کرامتشان نهادند، دانشگاه ها را به دست جهال سپردند، و بیت الاحزانی بنام صدا و سیما را از دروغ و تهمت انباشتند، و درس غلامی و غمناکی به مردم دادند. نظر حرام نمودند و خون خلق حلال، اجتماعات دروغین و گزاف بر پا کردند، و لاف زنان به مردم دنیا فروختند که همگان عاشقان سینه چاک نظام ولایتند. در زندانها و قتلگاه ها از قتل و تجاوز و تعدی و ضرب و شتم و جرح و شکنجه آن کردند که مغولان نکردند، شرع و قانون را زیر پا گذاشتند، و علم جهل و تعصب برافراشتند، نادانان را بر کشیدند و دانایان را فروکوفتند، لذت را از جوانان و حرمت را از پیران دریغ داشتند، آیت الله های رنگین

ساختند و فتاوای سنگین از آنان گرفتند تا نویسندگان و ناقدان را به طناب توحش خفه کنند و به ساطور سبعیت بند از بند بگشایند، در پی مالیخولیای دشمن ستیزی هر روز مهلکه ای و معرکه ای تراشیدند و جمعی را به بند کشیدند، و اقاریر مضحک بر زبانشان نهادند و کیفرهای مهلک بر جانشان.عمله استبدادنظامی و قضایی بیداد را به نهایت رساندند، گویی نظام قسم خورده بود که از صدام و حجاج چیزی کم نیاورد.

این مکرهای سرد و رندی های واژگونه و زیرکی های ابلهانه، و ستم های آشکار و نهان و زور و تزویر های گران و حق کشی ها و آدم کشی ها و تقلب ها و تخلف های پر عفونت ودراز مدت ، آتشی در وجدان رعیت افروخت که کاشانه ولایت را بسوخت. آن اعتراض پس از انتخابات نه "رزمایش" بود، نه" فتنه" و نه" مسجد ضرار" (که دارالضرب شما هر روز مهری بر آن می زند)، بل طغیان و غلیان غیرت بود بر علیه غارت. وجدانهای بیدار، بر رای خود، بر انتخاب خود، بر حقوق شهروندی خود، بر آزادی اندیشه خود، غیرت ورزیدند و بر غارتگران رای و حقوق و آزادی، آرام و متین شوریدند. دزدان سراسیمه بر خود پیچیدند،ولی ما صدای خنده خدا را شنیدیم که در فضا پیچید. او از ما راضی بود. دعای ما را شنید و جانیان و بانیان را رسوا کرد. مرگ ترانه (موسوی)، ترانه مرگ استبداد بود.

آقای خامنه ای، بارها حافظان ،حکام جائر زمانه را بزبان رمز موعظه کردند که:

با دعای شب خیزان ای شکر دهان مستیز  در پناه یک اسم است خاتم سلیمانی

و گفتند:

مکن که کوکبه دلبری شکسته شود  چو بندگان بگریزند و چاکران بجهند

نشنیدند و عاقبتشان را شنیدی.

جنبش سبز برای آفریدن ایرانی سبز اکنون محکم نهاد شده است. چون شجره طیبه ای که پایی در زمین و سری در آسمان دارد و به اذن خدا در ثمر بخشی است (اصلها ثابت و فرعها فی السماء – سوره ابراهیم). این جنبش شهید سبز خود، شعر و شاعر سبز خود، ادب و هنر و گوینده و گفتمان سبز خود را پیدا کرده است. محصول بیست سال جهاد فرهنگی و دردمندانه روشنگران و پیکارگران عرصه سیاست و فرهنگ است. بیهوده می کوشید با نظامی گری و انوری پروری به سبک سلطان سنجر و سلطان محمود آن را در هم بشکنید. خود را مگر بشکنید.

این نه آن شیر است کز وی جان بری  یا ز پنجه قهر او ایمان بری

فرو ریختن رعب رعیت و زوال مشروعیت ولایت بزرگترین دستاورد شورش غیرت بر غارت بود و شیر خفته شجاعت و مقاومت را بیدار کرد. نه تطاول نظامیان نه تجاوز حرامیان،نه خاک افشاندن در چشم مروت نه باد افکندن درآستین ژنده قدرت، نه تکیه بر سبعیت حیوانی نه حمله به علوم انسانی، نه مداحی مداحان مزدور نه شاعری شعر فروشان کم شعور ،هیچکدام قامت مقاومت را خم نخواهند کرد. استبداد دینی رسوای کفر و دین شده است. و در مزرع سبز جنبش هنگام دروی آن رسیده است. ما این را به دعا از خدا خواسته ایم وخدا با ماست.

برگشتن بخت و روزگار شاهدی شیرین تر از این ندارد که عیدهای شما همه عزا شده است. و هر چه روزی شما را می خنداند اینک می گریاند و می لرزاند. دانشگاهی که می خواستید به پابوس شما بیاید، اکنون به کابوس شما بدل شده است. تظاهرات خیابانی، اجتماعات آئینی، رمضان و محرم ،حج و روضه و ماتم همه برای شما نماد نحوست شده اند و به زیان شما روان می شوند.

ما نسل کامکاری هستیم.ما زوال استبداد دینی را جشن خواهیم گرفت. جامعه ای اخلاقی و حکومتی فرادینی طالع تابناک مردم سبز ماست.

ما آزادی را ارج خواهیم نهاد و قدر خواهیم دانست، همان آزادی که شما به آن ظلم کردید و قدرش را ندانستید و اکنون مظلمه اش را می برید. فاشیسم مشربان به شما فروختند که آزادی یعنی بوالهوسی و اباحی گری و لاابالی روشی. و ندانستید که شفای امراض مهلک نظام شما در این خجسته آزادی است. بی جهت بدنبال مفسدان اقتصادی می گردید (که در آن هم عزمی و جدیتی نیست). اگر مطبوعات را آزاد می گذاشتید، فسادها را رو می کردند و مفسدان جرات فساد نمی کردند. می گذاشتید نقد شما را بگویند تا شما هم به ورطه استبداد رای و نخوت شوکت و فساد قدرت در نمی افتادید. می گذاشتید سخن راستین مردم را با شما در میان بگذارند تا مستی بی خبری از سرتان بپرد. آنها مدارس میهن اند، نه "پایگاه دشمن." و چه باک که درهای مدارس باز باشد و شما هم در آن شاگردی کنید.

ما دیانت را هم ارج خواهیم نهاد، همانکه شما آن را بازیچه مصالح قدرت خواستید و بنام آن درس غلامی و غمناکی به مردم دادید و ندانستید که شادی و آزادی با ایمان راستین همپیمانند و اجبار فقیهانه، حریت مومنانه را می ستاند و قدرت شریعت مدار هم قدرت و هم شریعت را فاسد می سازد. حکومت بر مردمی شاد و آزاد و آگاه و چالاک افتخار دارد نه رعیتی دربند و غمناک.

[][][]

با خود می گویم برای که اینها را می نویسم؟ برای نظامی که بخت از او برگشته و آب از سرش گذشته وتشنه در سراب مانده وخیمه بر خراب زده و چشم نجابتش بسته و ستون صلابتش شکسته و از چشم خواص و عوام افتاده و طشت رسوائیش از بام افتاده است؟ و آنگاه به یاد می آورم کلام خالق سبحان را در ذکر حکیم که:

و اذ قالت امه منهم لم تعظون قوما الله مهلکم او معذبهم عذابا شدیدا قالوا معذره الی ربکم و لعلهم یتقون (آنان پرسیدند چرا کسانی را موعظه می کنید که خدا قطعا هلاک و عذابشان خواهد کرد، موعظه گران گفتند عذری است تا خدا ما را به گناه آنان نگیرد، شاید هم پند ما در آنان درگیرد – سوره اعراف 164)

بارخدایا تو گواه باش، من که عمری درد دین داشته ام و درس دین داده ام. از بیداد این نظام استبداد آئین برائت می جویم و اگر روزی به سهو و خطا اعانتی به ظالمان کرده ام از تو پوزش و آمرزش می طلبم.

ای خدای خرد و فضیلت! به صدق سینه مردان راستگو و به آب دیده پیران پارسا دعای ما را هم با دعای سحرخیزان و روزه داران و عابدان و صالحان همراه کن و شکوه دردمندانه ما را بشنو و بر سینه های بریان و چشم های گریان ستمدیدگان رحمت آور و بیش از این خلقی را پریشان و خروشان مپسند. دوستان خود را به دست دشمنان مسپار و خرد و فضیلت را از اسارت این نامردمان به در آر

. باد را بگو تا خیمه استبداد را بر کند و آتش را بگو تا ریشه بیداد را بسوزاند. آب را بگو تا فرعون ها را غرق کند و خاک را بگو تا قارون ها را در خود کشد. ابرها وباران ها را بگو تا رحمت و عدالت و شادی و شفقت بر این قوم مظلوم محروم ببارند و خارزار رذیلت ظالمان را به گلزار فضیلت عادلان بدل کنند.

آب و دریا ای خداوند آن توست  باد و آتش جمله در فرمان توست

گر تو خواهی آتش آب خوش شود  ور نخواهی آب هم آتش شود

تو بزن یا ربنا آب طهور  تا شود این نار عالم جمله نور

رمضان مبارک 1430 قمری [شهریور 1388 شمسی]

عبدالکریم سروش